

پژوهنده ی روزگار نخست گذشته سخن ها همه بازجست

پژوهندگان روزگار

نخست

www.azargoshnasp.net

3	آغاز سخن.....
6	شناخت و کشف دوباره زرتشت و دین او در عصر جدید.....
8	پارسیان هندوستان.....
12	نوشته هایی عجیب از سورت هندوستان.....
13	انکتیل دوپرون.....
22	سیل اتهامات و ناسزاها به سوی دوپرون.....
25	مطالعات سانسکریت به کمک دوپرون می آید.....
27	شنیدن آوای شاهان بزرگ از ورای هزاره ها.....
30	پیئtro دلاواله.....
31	بازدیدکنندگان دیگر تخت جمشید.....
32	کارستن نیبور و هیأت علمی عربستان.....
37	بارون آنتوان ایزاک سیلوستر دوساسی.....
39	نوشته های مبهم پرسپولیس دانشمندان را به مبارزه می طلبند.....
41	نظرات شگفت انگیز.....
42	گئورگ فردریک گروتفند.....
54	سر هنری کرسویک راولینسون.....
60	رمز گشایی خط میخی ایلامی نو.....
61	تاریخچه حفريات باستانشناسی در بین النهرین.....
63	رمز گشایی خط نوع سوم تخت جمشید و بیستون.....
69	منابع و مأخذ.....

به نام خداوند جان و خرد

آغاز سخن

آن چه باعث شد تا این نوشتار را پیش روی هم میهنانم قرار دهم سخنان مغرضانه عده ای ضد ایرانی، به رهبریت شخص ناصر پور پیرار است "«ناصر پورپیرار» کسی است که با انتشار زنجیره‌ای کتاب‌ها و یادداشت‌هایی، بدعت چرکین اهانت و جسارت به تاریخ و هویت و مفاخر ایران بزرگ را بر جای نهاد و خوراک‌ی مناسب را برای نشخوار محافل نژادپرست و وطن‌فروشی چون «پان‌ترکیست‌ها» و «پان‌عربیست‌ها» فراهم ساخت..» (به نقل از داریوش کیانی-کارنامه ننگین ناصر پورپیرار www.prana.persianblog.com) بخشی از نظرات ضد ایرانی پورپیرار، جعلی دانستن زرتشت، دین او، اوستا و زبان اوستایی است. همین‌طور از نظر او متون پهلوی بدون اصالت بوده و کتیبه‌های ساسانی هم قلبی هستند! جالب است که ایشان، پارسی باستان و ایلامی و اکدی و سومری و را قبول دارند، غافل از اینکه رمزگشایی و شناخت این خط و زبانها با واسطه پارسی باستان، به شناخت و پژوهش اوستا (و تا حدی کتیبه‌های ساسانی) متکی بوده است و با تخطئه اوستا، غیر مستقیم، دانش آشور شناسی و به تبع آن بخش مهمی از تاریخ تمدن بشر هم زیر سؤال خواهد رفت. البته پورپیرار می‌گوید که تمام استادان ایرانشناس و انستیتوهای شرق شناسی در برابر او درمانده شده‌اند و با توهمی دُن کیشوت وار خود را بزرگترین مورخ تاریخ شرق میانه جلوه می‌دهد و طرفداران او نمی‌دانند که نظرات عوام فریبانه پور پیرار درباره اوستا و دین زرتشت در

حالی به خورد آنها داده می شود که مدتها پیش به طریقی دیگر در مورد اصیل بودن یا نبودن اوستا گفتگوها و مجادلات شدیدی وجود داشته و بعد از کشف حقیقت پرونده این تردیدها بسته شده است.

بحث بر سر اصالت اوستا سالها در محیطهای علمی و تحقیقاتی اروپا ادامه داشت و در اواسط قرن نوزدهم با اتکا به شواهد گوناگون مسلم شده بود که اوستا و زبان اوستایی کاملاً کهن و اصیل است. پور پیار ادعاهایی که دهه هاست به خاکروبه مطالعات تاریخی افکنده شده، به صورت ناشیانه باز یافت کرده و بعد از کمی تغییر به عنوان نظرات جدید و بی بدیل تاریخی به پیروان خود پیشکش می کند. این نظرات از دیدگاه ایرانشناسان و دانشمندان چنان تاریخ مصرف گذشته، خام و بی معنی هستند که حتی اگر 100 سال پیش هم، مطرح می شد نمی توانست نظر پژوهشگری را جلب کند چه برسد به این زمان که در معتبرترین دانشگاههای دنیا، تاریخ و فرهنگ و زبانهای ایران باستان تدریس می شود. چگونه می توان نظر شخصی را پذیرفت که کتیبه ساسانی نقش رجب را جعلی و ساخته و پرداخته دانشگاه شیکاگو در دهه 30 میلادی می داند؟؟ در حالی که شاردن در قرن هفدهم از همین کتیبه رو نوشت تهیه کرده است. از ادوارد شی پرا جملاتی نقل میکنم که تا حدی وصف حال پور پیار است. در کتاب ((They wrote on clay)) که روانشاد علی اصغر حکمت ترجمه کرده اند صفحه 71 می گوید: ((هنوز بعضی اشخاص هستند که صحت رمزگشایی کتیبه های آشوری و این علم را باور نکرده اند و گاه بگاه بعضی ازین متفکرین تند نظر کتابی منتشر می سازند به این منظور که بطلان ترجمه ها و حل رموز کتیبه ها را ثابت کرده و سبک و طریق خود را مدلل سازند. همین اواخر کتابی به دست خود من رسید که به تازگی از طبع خارج شده بود. من به دقت در آن نظر انداختم، اگر آن کتاب هشتاد سال قبل منتشر شده بود قابل اغماض بود، ولی حالا جز آنکه در سبد اوراق باطله قرار گیرد سودی دیگر ندارد.)) گرچه ادعاهای پور پیار بسیار پایتتر و بی ارزشتر از همان منتقدان تند نظر است. در این نوشته با پارسیان هندوستان، کاشفین اوستا و رمز گشایان کتیبه های هخامنشی و آشوری و

چگونگی تلاشهای هیجان انگیز آنها آشنا خواهید شد. آنگاه خود قضاوت خواهید کرد که مایه و پایه فردی چون پورپیرار تا چه اندازه است. قصد من فراهم آوردن مطالبی به زبان ساده و حتی المقدور کامل برای عموم خوانندگان بوده است. در مواردی که کم هم نیستند متن را به صورت مستقیم از مأخذ نقل کرده‌ام (از جمله سرگذشت پارسیان هندوستان و انکتیل دوپرون) و اگر ایرادی در منبع و مرجع وجود داشته بررسی و برطرف شده و اصلاحات لازم به عمل آمده است. شرحی که پیش روی شماست از کتابهای گوناگون گلچین، گردآوری و به هم پیوند داده‌ام. امیدوارم جویندگان حقیقت را به کار آید.

کیوان محمودی 85/1/1 www.immortals.blogfa.com

شناخت و کشف دوباره زرتشت و دین او در عصر جدید

بعد از یورش اعراب و انقراض سلسله مقتدر ساسانی در ایران دین و آئین زرتشتی و طبقه روحانی آن یعنی موبدان پشתיانی دولتی را از دست دادند و بسیاری از آثارشان در طی زمان نابود و تباه شد. در جنگها و درگیریهای سیاسی یا عقیدتی پی در پی، خواسته یا ناخواسته دستنوشته های اوستایی و پهلوی و در کل ادبیات ایران پیش از اسلام آسیب فراوان دید، جامعه موبدان و طبقه دهقانان و نجیب زادگان ایرانی در حفظ آثار کوشش فوق العاده کردند. ولی دیگر اوقاف یا تشکیلاتی نبود تا حمایت مالی و سیاسی از آنها به عمل آورد. حتی با محدودیتهای شدیدی هم روبرو می بودند. نکته دیگر اینکه دولت ملی و مبتنی بر دین زرتشتی در ایران وجود نداشت و استفاده از متون نظامی و سیاسی و حقوقی ایران ساسانی مبنا و دلیلی نمی یافت، به مرور فقط متون مذهبی باقی ماندند گرچه به قرائنی می دانیم که آنها نیز صدمه دیده و ناقص شده بودند. به عنوان نمونه: اوستای زمان ساسانی به صورت سه کتاب بزرگ تدوین شده بود که هریک شامل هفت بخش بزرگ یا به اصطلاح پهلوی نسک بود و هریک از نسک ها نیز به فصل های کوچکتری تقسیم می شد. نام سه کتاب بزرگ و 21 نسک اوستای زمان ساسانی به زبان پهلوی با خلاصه ای از مطالب آنها به این زبان در کتاب هشتم دینکرد آورده شده است. (توضیح: دینکرد را می توان دانشنامه دینی زرتشتی دانست که در 9 بخش تدوین شده 2 بخش آغازین آن مفقود شده است و از آذرفرنبغ فرخزادان موبد موبدان و پیشوای زرتشتیان در قرن سوم هجری و معاصر با مأمون خلیفه عباسی به عنوان نخستین گردآورنده آن پس از حمله تازیان و از آذرباد ایمیدان به عنوان آخرین تدوینگر کتاب نام برده شده است) از نوشته دینکرد چنین بر می آید که در

زمان تدوین این کتاب یعنی قرن سوم هجری ترجمه پهلوی و متن اوستایی نسک یازده از بین رفته و ترجمه پهلوی نسک پنج نیز در دست نبوده است. یعنی فقط با گذشت دو قرن از انقراض ساسانیان!

آثاری که از جبر زمان جان به در بردند گرفتار بلای خانمان سوز مغول شده و در نتیجه بخش ناچیزی از این ادبیات کهن به زمان ما رسیده است. در آثار دانشمندان و مورخان دوران اسلامی از کتابهایی نام برده شده که امروز هیچ نشانی از آنها نیست (برای نمونه بنگرید به الفهرست ابن ندیم) چنان محن و بلایایی بر سرزمین ایران در طی قرون و اعصار گذشته است که اگر همت والای حکیم ابوالقاسم فردوسی نبود شاید ما ملیت و زبان خود را هم از دست داده بودیم. در پی این تاریخ پر فراز و نشیب از گسست فرهنگی عارض بر ایرانیان نباید تعجب کنیم. و درست در اینجا است که ارزش کار حکیم توس آشکار می شود. او نگذاشت تاریخ و پیشینه با شکوه ایران در اذهان مردم فراموش شود. اگر مردم از هخامنشیان آگاهی نداشتند، با تاریخ اساطیری و سلسله های پیشدادیان و کیانیان و آمدن اسکندر و اشکانیان و ساسانیان آشنا بودند. اگر پارسه را با نام حقیقی اش نمی خواندند ولی می دانستند بنایی است از ایران کهن و تخت جمشیدش گفتند. ایران باستان کم رنگ شده بود ولی هیچ گاه از بین نرفت زرتشتیان با آنکه به اقلیت تبدیل شدند به طور کامل از میان نرفتند و سنتهای باستانی بعد از اسلام هم به صور گوناگون ادامه حیات دادند. از همه اینها گذشته اشاره به دین و آئین ایرانیان و مغان و زرتشت در کتب برخی مورخین یونانی و رومی و اسلامی ثبت بود. از بحث اصلی خود دور نشویم. بنای ما بر این است که نشان دهیم چگونه شرق شناسان و دانشمندان با از خود گذشتگی و پشتکار دو مرتبه ایران باستان و فرهنگش را کشف و به دنیا یاد آوری و معرفی کردند و تا اندازه ای این گسست فرهنگی حتی برای

خود ایرانیان جبران شد. در ادامه خواهیم دانست که رمزگشایی کتیبه های هخامنشی کلیدی برای حل کتیبه های بین النهرینی و آن هم به نوبه خود منجر به آگاهی بر بخش بزرگی از تاریخ جهان شد. ما تلاشهای طاقت فرسای دانشمندان در این راه را برای شما باز گو خواهیم کرد. ولی پیش از هر چیزی باید با پارسیان هندوستان آشنا شویم.

پارسیان هندوستان

اعراب مسلمان بعد از برانداختن ساسانیان در بخشهایی از شاهنشاهی ایران با مقاومت شدید دهقانان و روحانیون زرتشتی روبرو شدند و در بعضی از مناطق مردم حاضر شدند از آنها اطاعت کنند و به حاکمان عرب جزیه بپردازند. به مرور زمان تعداد زرتشتیانی که آئین کهن را ترک گفته و به دین اسلام روی می آوردند بیشتر می شد ولی عده ای نه حاضر به تغییر دین خود بودند و نه زیر بار جزیه می رفتند و نه شرایط ایجاد شده برای ایشان قابل تحمل بود و تنها راه باقیمانده برای آنها مهاجرت از سرزمین ابا و اجدادی بود. گروهی از ایرانیان راه هندوستان را در پیش گرفتند و آنچه از کتابهای مقدس زرتشتی باقی مانده بود با خود بردند. (عده ای هم به چین مهاجرت کردند) این گروه به پارسیان هندوستان شناخته هستند و بعد از ترک ایران در گجرات هند ساکن شدند و آتش مقدسی که از ایران با خود آورده بودند در آنجا و در آتشکده ای که آن را به یاد سرزمین خود ایران شاه نامیدند تخت نشین کردند. پارسیان نخستین اقامتگاه خود در هند را سنجان نامگذاری کردند. تاریخچه مهاجرت زرتشتیان از ایران به هندوستان در منظومه ای 864 بیتی به نام قصه سنجان و توسط شخصی به نام بهمن کیقباد از اهالی نوساری در سال 979 هجری خورشیدی سروده شده است اینکه پارسیان نخستین محل اقامت خود را در هندوستان سنجان گفتند با منظومه

قصه سنجان که این عده را از خراسان می داند مطابقت میکند در کتاب معجم البلدان از چهار سنجان که همه آنها در خراسان قدیم قرار داشته و یکی از آنها نزدیک نیشابور بوده صحبت می شود. پارسیان امروزه هم در عقد ازدواج خود می خوانند: ((به پیمان دو هزار درهم سفید ویژه و دو دینار زر سرخ نیشابور)) و می توان حدس زد پارسیان از این نقطه ایران به هندوستان سفر کردند و نخستین اقامتگاه خود را به یاد آن سنجان نامیدند. زمان این مهاجرت را پرفسور ویلیام جکسن در سال 716 میلادی تخمین زده است و عقیده دارد حدود شصت سال بعد یعنی 775 میلادی دسته دیگری از زرتشتیان به هم کیشان خود در هندوستان پیوسته اند.

در حدود سال 942 میلادی پارسی های سنجان به کامبی (Cambay) رفته در آنجا به کسب و کار مشغول شدند. کامبی در پایان قرن دوازده میلادی یکی از ثروتمندترین شهرهای هندوستان بود و پارسیان ثروتمندی در آنجا اقامت داشتند که از بازرگانان عمده آن به شمار می آمدند. بعد از کامبی پارسیان در سال 1142 میلادی به نوساری، در سال 1268 به انکلسوار (Anklesvar) سپس به بروچ (Broach)، تانه (Thana) و سایر شهرهای گجرات رفته و ساکن شدند. در سال 1300 میلادی که پارسیان در شهرهای مهم استان گجرات پراکنده شده بودند موبدان پنج مرکز مهم دینی تشکیل دادند تا بتوانند به امور مذهبی همه زرتشتیان برسند. این پنج مرکز مهم دینی عبارت بودند از سنجان-نوساری- گداوره (Godavreh) بروچ و کامبی. در یک جمع بندی می توان گفت زرتشتیان ساکن هندوستان که به پارسیان معروفند از روز مهاجرت از ایران که به سنجان آمدند تا حدود 700 سال زندگی آرامی را در هندوستان گذراندند، تا اینکه در اواخر قرن پانزدهم میلادی برای پارسیان ساکن سنجان اتفاق مصیبت باری افتاد که تعداد زیادی از آنها را به دیار نیستی

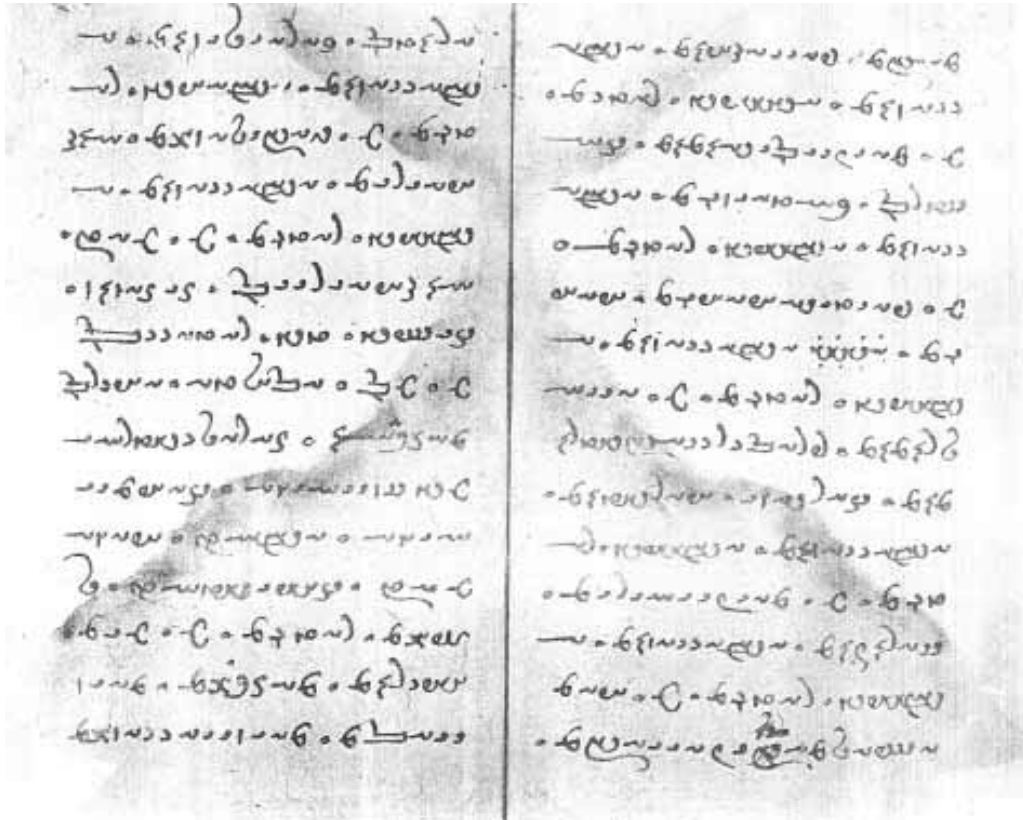
فرستاد. ماجرا از این قرار بود: حکمران احمد آباد که سلطان محمد بیقره نام داشت به سنجان لشگر کشید و حکمران هندوی سنجان از پارسیان خواست که او را در دفع سلطان محمد یاری کنند پارسیان نیز دعوت وی را اجابت کردند و به جمع آوری و تجهیز نیرو پرداختند و در نتیجه چهار هزار پارسی به فرماندهی اردشیر به کمک هندوها برخاسته با سلطان محمد جنگیدند، در جنگی که در گرفت به واسطه پافشاری پارسیان و دلاوری بیش از حد اردشیر فرمانده آنان، هندوها پیروز و مسلمانها شکست خورده و فرار کردند ولی از بخت بد پس از چندماه سلطان محمد با سپاهی بسیار بزرگ برگشت و در جنگ دوم اردشیر کشته شد، هندوها شکست خوردند و شهر به دست مسلمانان افتاد. پارسیان آتش ایران‌شاه را برداشته به کوهسار بهاروت گریختند پس از مدتی سرگردانی و آوارگی به نوساری رفته و آتش ایران‌شاه را در آنجا تخت نشین کردند. این آتش تا سال 1741 در نوساری بود بعد از آن به اودواده منتقل شد و در آتشکده آنجا قرار گرفت. این آتشکده کهنسالترین آتشکده زرتشتیان دنیاست و هنوز هم فروزان است.

پارسیان که قرن‌ها در هندوستان مانده و بسیاری از مسائل مذهبی را از یاد برده و یا نسبت به آنها تردید داشتند برای اینکه اطلاعات تازه و دست اول از مذهب زرتشت و مسائل و مطالب دینی کسب کنند در سال 1477 میلادی یعنی در حدود پانصد و سی سال پیش شخصی را به نام نریمان هوشنگ به ایران فرستادند این مرد مدت یک‌ساله که در ایران بود زبان فارسی را یاد می‌گیرد و بعد از موبدان ایرانی پرسشهایی میکند و پاسخهایی دریافت میکند و در برگشت نامه ای را با خود به هند می‌برد و این ارتباط و نامه نگاری میان پارسیان هندوستان و زرتشتیان ایران تا سیصد سال ادامه می‌یابد. به عنوان مثال دستور اردشیر انوشیروان یکی از دستوران دانشمند کرمان به واسطه معلومات اوستایی و پهلوی که

داشت به خواهش اکبر شاه گورکانی از شاه عباس صفوی در سال 1592 میلادی برای یاری رساندن در تالیف کتاب فرهنگ جهانگیری به هندوستان رفت و بعد از نگارش این کتاب به ایران بازگشت. (اکبر شاه گورکانی بسیار به پارسیان هند روی خوش نشان داد و حتی بسیاری از آداب و رسوم زرتشتی و باستانی ایران را در دوران فرمانروایی خود احیا کرد).

در سالهای 1500 تا 1600 میلادی کشورهای اروپایی جهت به دست آوردن سرزمین زرخیز هندوستان و رقابتهای استعماری یکی بعد از دیگری به هندوستان هجوم آوردند و در شهرهای ساحل غربی هند و به ویژه سورت تجارتخانه های خود را تاسیس کردند و این فرصتی برای پارسیان سورت بود تا با اروپاییان داد و ستد کنند و واسطه آنها و بومیان هندی شوند. در سال 1534 بندر بمبئی که یک محل بسیار کوچک و بی اهمیت بود از طرف سلطان بهادر شاه گجرات به پرتغالی ها داده شد و پادشاه پرتغال در سال 1661 میلادی آن را به عنوان جهیزیه به شارل دوم پادشاه انگلیس تقدیم کرد و در سال 1668 این بندر توسط کمپانی هند شرقی از پرتغالی ها تحویل گرفته شد. وقتی که انگلیسی ها از سورت به بمبئی آمدند پارسیان نیز با آنها به این بندر آمده مشغول تجارت و کسب و کار شدند و به تدریج جمعیت، ثروت و اهمیت آنها در بمبئی افزون شد.

نوشته هایی عجیب از سورت هندوستان!!



سال 1723 است و در کتابخانه بادلیان انگلیس کتاب اسرار آمیزی را برای تماشای بازدید کنندگان با زنجیر به دیوار بسته اند. کتابی کهن به نام زند اوستا که با خطی عجیب نوشته شده و هیچکس نمیداند این خط چیست و چگونه خوانده میشود. این نسخه خطی شگفت انگیز را 5 سال قبل جورج بوشر کارگزار کمپانی هند شرقی انگلستان در شهر سورت از یک پارسی خریده و به آکسفورد فرستاده بود بدون آنکه بداند محتوای آن چیست. با اینکه به دلیل نامفهوم بودن محتوا، این کتاب مقدس پارسیان ارزش مالی چندانی نداشت ولی آگاهی به نوشته های راز آمیزش حس کنجکاوی بسیاری را بر می انگیزد. چند سال بعد یک کارمند اسکاتلندی مامور در بمبئی به سورت آمد تا از پارسیان آن شهر آن خط را فرا بگیرد و اوستا بیاموزد ولی چون یک غیر زرتشتی بود از آموزش او خودداری کرده و فقط بخشی دیگر از دست نوشته ها را به او فروختند.

انکتیل دوپرون (Abraham Hyacinthe Anquetil-duperron)



شاید جوان فرانسوی "انکتیل دوپرون" نمی دانست که در کتابخانه سلطنتی فرانسه با دیدن قطعاتی از چاپ سنگی کتابی که از هندوستان آورده شده و اصل آن در آکسفورد نگهداری میشد زندگی او به مسیر دیگری بیفتد ، سرنوشت او به کلی تغییر کند و حتی نام او جاودان گردد. قبل از اینکه به شرح ماجرا بپردازم بهتر است مختصری از زندگی گذشته دوپرون را با هم مرور کنیم.

انکتیل دوپرون (Abraham Hyacinthe Anquetil-duperron) به تاریخ هفتم دسامبر سال 1731 در خانواده یک مغازه دار خرده پای پاریسی به دنیا آمد. وی چهارمین فرزند یک خانواده هشت نفری بود. با وجود اینکه خانواده انکتیل متمول نبود ولی پدر که با سیلی صورت خود را سرخ نگاه میداشت (ابراهام در کودکی مادر خود را ازدست داده بود) انکتیل را به مدرسه گذاشت و او در هنگام تحصیل الهیات در دانشگاه به زبانهای خارجی و از آن جمله عبری علاقه مند شد و برای یاد گرفتن عبری عازم امرس فوت از شهرهای ایالت اوترخت هلند شد. امرس فوت در آغاز قرن هجدهم

مرکز شرقشناسی اروپا بود. دوپرون در حالیکه هنوز در بیست سالگی نمیدانست بین وزارت امور خارجه و کلیسا کدام را انتخاب کند به پاریس بازگشت. در پاریس مطالعات خود را در کتابخانه سلطنتی فرانسه به ریاست آبه سالیه ادامه داد و در ضمن با پاره ای از شخصیت های علمی آن زمان فرانسه آشنا شد و آنان نیز توانستند از بعضی از مراکز علمی وابسته به کتابخانه کمک هایی برایش دست و پا کنند. تا آن زمان تنها یک اثر در زمینه فرهنگ مشرق زمین در اروپا انتشار یافته بود: کتابهای مقدس مشرق زمین، اثر یکی از استادان دانشگاه آکسفورد به نام توماس هاید (Thomas Hyde) تحت عنوان *Historia Religionis veterum persarum* (1700 میلادی)، که جلد ششم آن به نام تاریخ ادیان کهن ایران به ادیان ایران پیش از اسلام می پردازد. هاید هم عربی می دانست و هم پارسی، و در نوشتن تاریخ خود از روضه المناظر..... اثر ابن شحنه، الملل و النحل اثر شهرستانی، فرهنگ جهانگیری، زراتشت نامه و ارداویراف نامه (و احتمالا آثار الباقیه) سود برده بوده است به نظر می رسد که قبل از هاید و در سال 1633 یک نسخه از یسنای اوستا به کانتربری (Canterbury) آورده شده بود ولی هاید نمی توانست از متن کهن استفاده کند و عمدتا به منابع جدیدتر پارسی تکیه کرد. هاید برای به دست آوردن نسخه های کتاب مقدس پارسیان از دانشمندان کمک خواست و علاقه فراوانی را برانگیخت. و در این حال و هوا و طی کار در کتابخانه سلطنتی فرانسه بود که آن چاپ سنگی از کتابی که زند اوستا میگفتند به نظر انکتیل دوپرون رسید. این نوشته ها او را سخت مجذوب کرد و دوپرون که قبلا تاریخ هاید را خوانده بود بر آن شد تا کلیسا را رها کند و به هوای شرق و کشف راز اوستا عازم هندوستان یا ایران شود.

نخستین سد راه این گونه سفرها معمولا مشکل مالی است. دوپرون نه خود هزینه سنگین سفر به هندوستان و اقامت در آن سرزمین بیگانه را داشت و نه درآمد پدر خانواده آن قدرها بود که از هزینه زندگی خانواده زیاد بیاید و خرج سفر پسر را تامین کند. هم زمان با تصمیم دوپرون برای رفتن به این

سفر دور و دراز، کمپانی هند شرقی فرانسه نیز برای هند سرباز استخدام می کرد و دوپرون تنها راه رفتن به هند را استخدام در کمپانی دید و با درجه سرباز ساده به خدمت کمپانی درآمد. موقع ثبت نام به افسر مسئول گفته بود برای جنگیدن به هند نمی رود، هدف وی مطالعه و تحقیق در زمینه زبان ها و کیش های مشرق زمین است. افسر مزبور نخست از نوشتن نام وی امتناع کرده بود، اما سرانجام با اصرار دوپرون و تعهد به این که به هیچ کس در این مورد حرفی نخواهد زد نام او را نوشت. دوپرون تا وقتی در پاریس بود، جریان را با هیچکس و به ویژه خانواده خود در میان نگذاشت، مبادا آن ها را از نظر مالی به زحمت بیاندازد، تنها در روز آخر که با برادر کوچکش وداع می کرد جریان را به او گفت.

دوپرون روز هفتم نوامبر سال 1754 پاریس را ترک گفت و میان برف و سرما پای پیاده راهی پورت لویی، شمال غرب فرانسه، کنار اقیانوس اطلس شد. دوپرون بعد از ده روز راهپیمایی سرانجام روز 16 نوامبر خسته و درمانده به پورت لویی که محل پهلو گرفتن کشتی های کمپانی بود، رسید. توشه او دو دستمال، دو پیراهن، یک جفت جوراب، یک جلد مقاله های مونتی و یک کتاب مقدس به زبان عبری بود. در پورت لویی بود که خبر شد دوستانش در کتابخانه سلطنتی توانسته اند از شاه برایش 500 فرانک کمک خرج بگیرند. از آن گذشته کمپانی نیز به نحوی موافقت ضمنی خود را برای بردن او به هندوستان اعلام کرده بود.

و سرانجام روز 24 فوریه 1755 کشتی دوک اکتین (Le Due Aquitaine) با مسافر سربازی به نام ابراهام هیاسینت انکتیل دوپرون، پورت لویی را ترک گفت و سفر هفت ماهه خود را به سوی هندوستان آغاز کرد. اکثر سربازانی که با دوپرون به هندوستان اعزام می شدند، مجرمانی بودند که جنگ در هندوستان را به زندان ترجیح داده بودند. مقصد دوک اکتین، بندر یوندی چری قرارگاه اصلی کمپانی هند شرقی فرانسه در ساحل شرقی شبه قاره، کنار خلیج بنگال و جنوب مدرس بود. و در راه سخت بیمار شد. به نوشته خودش در این سفر به هر سه نوع بیماری که مخصوص مناطق حاره و هندند و به

بیماریهای هندی مشهور بودند گرفتار شد: تب جنجی (یا گنجی)، اسهال و فتق سورتی. و کشتی بیشتر راه طی کرده بود که شبهه وبا به سراغشان آمد. دوپرون برای آنکه شبهه وبا نگیرد، از ترس همیشه روی عرشه می ماند، که در نتیجه دچار چنان سینه پهلویی شد که همه از زنده ماندنش تعجب کرده بودند.

سرانجام سفر پایان یافت و کشتی به خلیج بنگال رسید و دهم اوت 1755 (1169 قمری و 1134 خورشیدی، مقارن جنگهای داخلی ایران بعد از قتل نادرشاه، کمی پیش از تثبیت کامل قدرت کریم خان زند) در بندرگاه پوندی چری پهلو گرفت، در حالیکه صد نفر و نیز ناخدای کشتی نتوانسته بودند به مقصد برسند. اجساد آنها را به رسم آن زمان به آب سپرده بودند. بازماندگان نیز که بیمار، رنجور و غرق کثافت بودند، تنها تفاوتشان با مردگان این بود که هنوز زنده بودند.

دوپرون می نویسد وضع زندگی او در هندوستان غیرعادی بود، زیرا نه سرباز و نظامی بود، نه سوداگر و نه میسیونر، و وقتی از او می پرسیدند چرا به هند آمده است جواب می داد: ((برای دیدن شما.))

دوپرون به محض ورود به هندوستان به رغم بیماری کار خود را آغاز کرد. نخست به آموختن زبان فارسی پرداخت، می نویسد: ((در دهم اوت 1755 به پوندی چری رسیدم. دیدم زبان پارسی جدید، زبانی است که در سراسر آسیا بسیار رایج است و هر جا اختلاف میان زبان های منطقه مانع تفهیم و تفاهم می شود، همه از زبان پارسی جدید (فارسی) استفاده می کنند.)) معلم وی زبان فرانسه نمی دانست و آموزش به روش مستقیم آغاز شد و تا حدی که بتواند نیازهای ارتباطی او را برآورده کند ادامه یافت. اما فراگیری زبان اوستا و خواندن متن های دینی زرتشتیان در پوندی چری میسر نبود و می بایست به غرب شبه قاره یعنی به سورت (مرکز قرارگاه اصلی کمپانی هند شرقی انگلیس) و بمبئی که در آن زمان هنوز دهکده بزرگی بیش نبود، بروند. و این سفر با وضعی که او داشت، چه از نظر جسمی و چه از نظر مالی، کار ساده ای نبود. بالاخره یابوی پیر و زوار در رفته ای دست و پا کرد و با تکه پاره های پارچه و خاشاک و طناب برای وسیله نقلیه خود زین و برگ و لگام درست کرد و در حالی که از

تب جنجی می سوخت، تک و تنها و گاهی همراه کاروان ها با لباس هندی راه غرب را در پیش گرفت. شب ها زیر درختان یا در کاروان سراها، تبار و بیشتر اوقات گرسنه، بر تکه ای پوست گاو می - خوابید و از ترس دزدان دهانه اسب را دور دستش می پیچید و شمشیرش را زیر سرش می گذاشت و از ترس آن که مبادا جا بماند، از دیگران می خواست روی سرش آب سرد بریزند.

اما بخت با او یار شد و روز دیگر که از شدت تب و ضعف و گرمای هوا که به آن عادت نداشت از پا در آمده بود و کاروانیان به تصور اینکه در آستانه مرگ است رهایش کرده بودند، دسته ای از سربازان فرانسوی که از سر اتفاق از آنجا می گذشتند پیدایش کردند، او را در پالکی گذاشتند و به پوندی چری بازگرداندند و در بیمارستان سربازان بستری کردند. هفت هفته در بیمارستان بود، و در خاطرات خود می نویسد: ((در این قبیل بیمارستانها به سربازان مریض چیزی می دهند که بین سربازان به ((نواله سگ)) معروف است و اگر تکه ای از آن را به دیوار بزنی، به دیوار می چسبد. گوشت فاسد گوسفندان بیماری است که.....)) به محض آنکه حالش بهتر شد دوباره به راه افتاد و این بار از راه دریا عازم بنگال شد، به امیدی که در آنجا کسی را پیدا کند به او اوستا بیاموزد. اما در راه بیماری او عود کرد و از ترس آنکه مبادا به دیگران سرایت کند، از کشتی پیاده اش کردند، روی تخته ای گذاشتند و به بنگال فرستادند.

و..... سرانجام با تنی رنجور و علی و جیبی رنجورتر خود را به سورّت رساند و درست روز 14 مارس 1759 یعنی چهار سال پس از ترک فرانسه نخستین جلسه درس خود را زیر نظر دستور داراب، از شاگردان دستور جاماسپ کرمانی آغاز کرد. مدتی نیز نزد دستور کاووس شاگردی کرد.

ناگفته نماند که در آن زمان دستوران و موبدان پارسی کتاب بی نظیر و فوق العاده کم یاب اوستا را حتی به هم کیشان خود نشان نمی دادند، چه برسد به بیگانه ای که کیش دیگری داشت و از آن سر دنیا آمده بود. و این خود میزان تلاش او را برای جلب اعتماد دستوران پارسی نشان می دهد. گفته شده است هنگام ورود وی به سورّت میان پارسیان هند بر سر تقویم قدیم و جدید سخت اختلاف افتاده بود، آن

قدر که ((در مجمع عمومی در بروچ به یکدیگر حمله بردند و در آن گیر و دار یک زن حامله پیرو گاهشماری قدیم به قتل رسید و دادگاه قاتل وی را به مرگ محکوم کرد و دیگران را به پرداخت جریمه و تاوان و زندان))، و دوپرون به نحوی در این میان پایمردی کرده و در نتیجه توانسته بوده است اعتماد دستوران پارسی را به خود جلب کند.

از این پس دوپرون زندگی راهبانه ای در پیش گرفت. خودش می گوید: ((خوراک من عبارت بود از اندکی برنج و عدس. نخست آنچه آموخته و نوشته بودم، پاک نویس می کردم و بعد درس روز بعد را حاضر می کردم و چنان شیفته و سرگرم بودم که حتی خواب بعد از ظهر را که در چنین هوایی لازم است از یاد می بردم.))

از بد روزگار، همان سال 1759 انگلیسی ها بندر سورت را تصرف کردند و چیزی نمانده بود کارش متوقف شود و همه زحماتش به هدر رود. در ضمن با همه زندگی ساده ای که در پیش گرفته بود، بدهیش به بقال و نانوا روز به روز بیشتر می شد، آن قدر که نماینده فرانسه در سورت رسماً اعلام کرد که کسی به او نسیه ندهد. خوشبختانه یک سوداگر هلندی که به کارهای وی علاقه مند شده بود به یاریش آمد. فتق او نیز مشکل دیگری بود. هندی ها سعی می کردند به شیوه هندی، یعنی گذاشتن سنگهای سنگین روی شکمش مداوایش کنند؛ از بد حادثه در همین زمان مرتکب قتل نیز شد، که نزدیک بود به قیمت جاننش تمام شود. توضیح آنکه روزی یکی از اهالی محل که گمان می کرد دوپرون با زنش رابطه دارد، یا شاید هم رفتار اروپایی مابانه دوپرون با زنش را خوش نداشت در ملاء عام به او حمله کرد و دوپرون هم با شمشیر او را کشت. اگر نمایندگی فرانسه پایمردی نکرده بود هندیان قطعه قطعه اش می کردند. دوپرون در مدت تحصیل در سورت از 120 کتاب، یعنی 2500 صفحه به دست خود نسخه برداشت. با زحمت زیاد نسخه ای از اوستا به دست آورد اما برخلاف قولی که داده بود کتاب را پس نداد و با شیفتگی به ترجمه آن پرداخت. در همان زمان که سرگرم فراگرفتن اوستا بود، با کشیش

های فرانسوی ساکن چین و مصر نیز مکاتبه می کرد، و گفته می شود وی نخستین کسی است که درباره فلسفه و حکمت چین مقاله نوشت و اطلاعات صحیح و با پایه ای به اروپاییان داد.

دوپرون از مباحث دیگر و نقاط دیگر غافل نمی ماند. همه جا می رفت و مشاهدات خود را ثبت می کرد و با آنکه نقاشی اش تعریفی نداشت، طرح های زیادی از چیزها و مکان ها و اشخاص از او به یادگار مانده است. آخرین محلی که به دیدن آن رفت غار الفانتا در بمبئی بود.

دوپرون خود نیز به ارزش کار خود آگاه بود: ((چقدر خوشحالم که با نسخه های خطی نادری که در دنیا بی مانند است به پاریس بر می گردم و تاریخ جدیدی در دنیا آغاز خواهد شد. مهم نیست چگونه در مورد کارم داوری خواهند کرد. من در هر حال کارم را تمام می کنم. من برای کسب دانش و آگاهی به راه سربازان می روم. می جنگم؛ یا پیروز می شوم یا جان بر سر این کار می گذارم.))

دوپرون در این دو سال و هفت ماهی که در سورّت بود، گذشته از اوستا، زبان پارسی میانه (پهلوی) را نیز آموخت، و از جمله کارهای دیگرش ترجمه فرهنگ پهلوی به فرانسه بود. دوپرون تنها در دو ماه ونیم وندیداد را به فرانسه ترجمه کرد.

و باز قرض هایش سنگین می شد، تا جایی که 1200 روپیه به صاحب خانه و بقال و نانوا بدهکار شده بود. در همین ایام نوشت: ((ای کاش یک نفر پیدا می شد و کمکی به من می کرد. سخت تنها و بی کس مانده ام و می ترسم مریض شوم و از عهده اتمام کار برنایم.))

در ژانویه 1760 تصمیم گرفت سانسکریت یاد بگیرد و بعد از چندی سه فرهنگ سانسکریت را رونویسی کرد. دوپرون گذشته از این ها، پژوهش هایی نیز در باره شاهنامه و فرهنگ چین کرد. در این مدت توانسته بود 180 نسخه خطی جمع کند؛ دوپرون تقریباً از تمام زبان ها و لهجه های هندوستان نمونه های کافی تهیه کرده بود. گذشته از یک نسخه کامل اوستا (همان که به صاحبش پس نداده

بود) صفحه های اول ((ودا)) را نیز به دست آورده بود. تا آن زمان این نوع نسخه ها یا به کلی نایاب

بود، یا قسمت های کمی از آن در دست دیگران بود.

و سرانجام روزی رسید که به قول خودش، زبان های زند و پهلوی را از تمام پارسی های آن صفحات بهتر می دانست، و به فکر بازگشت به وطن افتاد. اما بازگشت به وطن بدون، توشه راه و اجرت کشتی بان کار ساده ای نمی نمود. در آن زمان تمام منطقه غربی شبه قاره در تصرف انگلیسی ها بود. در درگیری های میان انگلیسی ها و فرانسوی ها، عده ای فرانسوی به اسارت درآمده بودند. دوپرون خود را میان اسیران فرانسوی که به انگلیس می بردند جا کرد و در تاریخ 15 مارس 1761 کشتی حامل اسیران فرانسوی بندرگاه سورْت را ترک گفت و عازم انگلیس شد، در حالی که جمعی خشمگین از طلب کاران، و نیز صاحب اصلی همان نسخه خطی اوستا، را قال می گذاشت. خودش می نویسد: ((در آن موقع چنان درمانده و نا امید بودم که هرکس دیگری هم به جای من بود حرمت هیچ چیز را نگه نمی داشت.)) آن روز هفت سال بود که پاریس را ترک گفته بود.

در راه باز بیمار شد، آن چنان که، خود می گوید: ((به گوش خود می شنیدم بر سر جای من دعوا می کنند که پس از مرگم به چه کسی برسد.)) باری، به رغم بیماری، کمبود و بدی غذا و آب که ((جگر را می سوزاند)) و ((خیک های آب را با چیزی مثل قشوی چارپایان..... پاک می کردند)) پس از هشت ماه سفر بر آب به بندر پورتنس ماوث (portsmouth) در انگلستان رسیدند.

در پورتنس ماوث او را با اسیران در یک جا نگهداشتند و از همه بدتر کارهایش را به بهانه تفتیش از او جدا کردند. اما پس از مدتی به یاری چند انگلیسی و چند استاد دانشگاه آزادش کردند و به فرانسه بازگرداندند و روز 15 مارس 1762 به پاریس رسید: ((هشت سال دور از میهن گذراندم و شش سال آن را در هندوستان بودم و در 1762 به فرانسه بازگشتم و تهی دست تر از روزی بودم که به سال 1754 پاریس را ترک گفتم.)) باید گفت که دوپرون در مدت زمان توقف خود در انگلستان

دستنویسهای خود را با نسخه ای که در آکسفورد نگهداری میشد تطبیق داد تا مطمئن شود او را فریب نداده اند.

فردای همان روز ورودش همه آن ((گنجینه پر بها)) که از جمله رونوشت فرهنگ های پهلوی ((اویم)) و ((فرهنگ پهلویک)) را شامل می شد به کتابخانه سلطنتی تحویل داد. مدتی بعد درباره اوستا و زرتشت و زبان های کهن ایران یک رشته سخنرانی در 18 جلسه در ((آکادمی اسناد مکتوبه)) ایراد کرد که هنوز باقی است. نه سال بعدی را دوپرون صمیمانه بر روی ترجمه دستنویسهای خود کار کرد و در 1771، یعنی پانزده سال از زمان خروجش از پاریس، نتایج کوششهای خستگی ناپذیر خود را به جهان عرضه کرد. این نخستین ترجمه از اوستا یا آنطور که او میگفت نخستین ترجمه از زند اوستا بود که تصویری از دین و سنتهای موجود در کتاب مقدس زرتشتیان را به دست می داد. در حقیقت این کتاب ترجمه اوستا و بُندَهش در سه جلد بود.

ZEND-AVESTA, O U V R A G E D E Z O R O A S T R E,

CONTENANT les Idées Théologiques, Physiques & Morales de ce Législateur, les Cérémonies du Culte Religieux qu'il a établi, & plusieurs traits importants relatifs à l'ancienne Histoire des Perses :

Traduit en François sur l'Original Zend, avec des Remarques ; & accompagné de plusieurs Traités propres à éclaircir les Matières qui en sont l'objet.

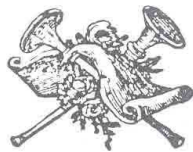
Par M. ANQUETIL DU PERRON, de l'Académie Royale des Inscriptions & Belles-Lettres, & Interprète du Roi pour les Langues Orientales.

T O M E P R E M I E R.

P R E M I E R E P A R T I E,

Qui comprend L'INTRODUCTION AU ZEND-AVESTA, formée principalement de LA RELATION DU VOYAGE DU TRADUCTEUR AUX INDES ORIENTALES, suivie du PLAN DE L'OUVRAGE ; & un APPENDIX sur les Monnoyes & Poids de l'Inde, sur quelques objets d'Histoire Naturelle & de Commerce, & sur les Manuscrits Orientaux du Traducteur :

Ornée de Planches gravées en taille douce.



A P A R I S,

Chez N. M. TILLIARD, Libraire, Quai des Augustins, à S. Benoît.

M. D C C. L X X I.

Avec Approbation & Privilège du Roi.

نخستین ترجمه اوستا به سال 1771 میلادی در فرانسه از انکتیل دوپرون

سیل اتهامات و ناسزاها به سوی دوپرون

بعد از انتشار ترجمه اوستا به زبان فرانسه سیل تهمت و افترا و انتقادهای غیر منصفانه از طرف

دانشمندان و مورخین و منتقدان فرانسوی، انگلیسی و آلمانی به سوی سرازیر شد. اظهار عقیده می شد

که کتاب معروف به زند اوستا اثر واقعی زرتشت نیست، بلکه اثری جعلی است.

گفتند دروغگو، جاعل، حقه باز، بی دین، و بی وجدان است و باید او را با هرچه به همراه آورده است یک جا سوزاند. گفتند ننگ بشریت است ننگ فرانسه است و به دنیای مقدس علم و معرفت خیانت کرده است و باید نامش را از صفحه روزگار محو و نابود کرد. اما واقعا دلایل مخالفت با دوپرون چه بود؟؟ عده ای از روشنفکران فرانسوی انتظار داشتند از پژوهشهای دوپرون به عنوان سلاحی بر علیه کلیسا استفاده کنند و به مسیحیت بتازند، و هنگامی که نا امید شدند صدا به ناسزا بلند کردند و تا آنجا پیش رفتند که ولتر درباره دوپرون گفت: ((دیوانگان مصروعی که دور دنیا راه می افتند و خیال می کنند حق دارند هر لاطایلی که خواستند به هم بیافند.))

از کسان دیگری که بیش از همه او را هدف تهمت و ناسزا قرار میداد یک جوان انگلیسی به نام ویلیام جونز بود (Sir William Jones). جونز و انگلیسی ها مدعی بودند که دوپرون زمینه تحقیق و پژوهش در اندیشه زرتشت را از ایشان دزدیده است. جونز مقاله بدون امضایی به زبان فرانسه در ((نامه دانشوران)) (شماره نوامبر 1771) چاپ کرد و سخت به دوپرون حمله کرد. او در این مقاله ادعا کرد که انکتیل را فریب داده اند و مجموعه ای از مطالب نامربوط و بی ارزش را به او قالب کرده اند. در انگلیس رچاردسون (Richardson) و سرجان شاردن (sir John chardin) و در آلمان ماینرز (Miners) از او حمایت کردند. این انتقادهای بعدها برای ویلیام جونز که شرق شناس مشهوری شد مایه پشیمانی و شرمساری و تاسف گشت و به اشتباهات خود اعتراف نمود.

برخی از محققین مانند کانت (kant) نا امید شدند از اینکه عقاید فلسفی یا دینی را که انتظار داشتند در آنها نیافتند و حال آنکه جمعی دیگر آن ارزش ادبی متعالی را که در جستجوی آن بودند درک نکردند. آنها دریافتند نخستین ترجمه تا چه اندازه ممکن است غیردقیق باشد. در واقع انکتیل دوپرون زبان را از موبدان آموخته بود و مردم نمی دانستند که سنت موبدی، در طی اعصار زجر و تعقیب و فراموشی که دین به آن دچار شده بود مایه و ارزش دیرین خود را ازدست داده بود. آنها به حساب نمی

آوردند که دوپرون یک زبان خارجی، یعنی زبان اوستایی را از طریق زبان دیگر یعنی فارسی نو فرا می گرفت و نیز نمی دانستند که دانش دوپرون از حیث دقت و علم تا چه پایه اندک بوده است (در قیاس با زمانهای بعد و و امروزه) با همه اینها کسانی هم بودند که از دوپرون حمایت کردند از جمله یک دانشمند مشهور آلمانی به اسم کلوکر (Kleuker) از حامیان پرشور آن شد. او اثر انکتیل را در سال 1776 برای هم میهنان آلمانی خود ترجمه و اصالت آن نوشته ها را با اشارات باستانی به مغان تایید کرد. اما جدال بر سر جعلی یا اصل بودن نوشته ها پایان نیافت. دوپرون به هیچ کس پاسخی نداد حتی هنگامی که سر ویلیام جونز انجمن آسیایی بنگال را تاسیس کرد به او تبریک گفت. اکنون دیگر چشم هایش ضعیف شده بود، به ناچار به کمک عصا راه می رفت و دست راستش گاهی توان حرکت نداشت و هم چنان با تنگ دستی زندگی می کرد. خود او نوشته است: ((نان و قدری شیر و اندکی پنیر و آب چاه؛ غذای روزانه من همین است که روی هم رفته چهارسو برایم تمام می شود، که یک دوازدهم رویه است. بدون آتش زندگی میکنم و نمیدانم لحاف پر گرم چیست... گذران زندگیم از راه کارهای ادبی است؛ نه حقوقی... نه زن و بچه ای، نه خدمتکاری....)) دوپرون در سال 1768 به واسطه رساله ((شرحی بر سیستم الهیات ایران)) به عضویت انستیتوی زبان فرانسه در آمد که افتخار بزرگی بود. در پی انقلاب کبیر فرانسه این انستیتو تعطیل شد و دولت انقلاب برایش مقرری تعیین کرد ولی دوپرون آن را نپذیرفت و وقتی ناپلئون انستیتوی زبان فرانسه را بازگشایی کرد از دوپرون که از اعضای قدیمی آن بود دعوت کردند سوگند وفاداری یاد کند؛ دوپرون در پاسخ نوشت: ((من یک نویسنده ام و دیگر هیچ.... من هیچ وقت سوگند نخورده ام.... و اکنون در 73 سالگی پس از عمری زحمت و دردسر دوست ندارم سوگند بخورم، و آرام مرگ را انتظار می کشم.....)) دوپرون به تاریخ 19 ژانویه 1805 چشم از جهان فرو بست.

مطالعات سانسکریت به کمک دوپرون می آید

نزدیک پنجاه سال نبرد بر سر اینکه نوشته های اوستایی موثق هستند یا نه ادامه داشت. گرچه این عقیده که کتابها آثاری جعلی باشند به مرور رنگ می باخت اما سرانجام پیشرفت پژوهش درباره سانسکریت باعث پیروزی مدافعان اصیل بودن کتابهای مقدس شد. در حدود 1825، بیش از پنجاه سال پس از چاپ ترجمه دوپرون، متون اوستا مورد مطالعه دانشمندان زبان سانسکریت قرار گرفت. ارتباط نزدیک میان دو زبان، مورد توجه دانشمندان مختلف واقع شده بود؛ اما در 1826، رابطه دقیقتر میان سانسکریت و اوستا به وسیله راسک (Rask) زبان شناس دانمارکی نشان داده شد، که در ایران و هند به مسافرت پرداخته و بسیاری از دستنویسهای گرانبهای اوستا و کتابهای پهلوی را به کتابخانه کپنهاگ آورده بود.



دست نوشته ای از بُندهش که راسک به کپنهاگ آورده بود.

راسک، در اثری کوچک درباره قدمت و موثق بودن زبان زند ثابت کرد (1826) که قدمت این زبان از سانسکریت بیشتر بوده، هرچند به آن شباهت بسیار داشته است و خود، پژوهشی درباره الفبای متون انجام داد. در همان زمان اوژن بورنوف (Eugene Burnouf) سانسکریت شناس فرانسوی، به بررسی اوستا پرداخت. او که به ارتباط میان اوستا و سانسکریت پی برده و خواندن متون را به صورت

علمی آغاز کرده بود، بر اثر دانش خود از زبان سانسکریت متوجه اشتباهات زبانشناختی در ترجمه انکتیل شد. بورنوف دریافت که انکتیل اغلب مطالب آموزگاران خود را به درستی تعبیر نکرده است و خود سنت موبدی هم دچار نقص و ایراد بوده است. او به جای این ترجمه غیرقابل اعتماد به زبان فرانسه به یک ترجمه قدیمتر بخشی از اوستا به زبان سانسکریت مراجعه کرد. این ترجمه در سده پانزدهم به وسیله نریوسنگ (Naryosangh) پارسی و از یک نسخه پهلوی اوستا انجام شده بود (نریوسنگ موبد پسر دهول. دکتر وست حدس می زند که این شخص در قرن چهاردهم میلادی میزیسته است. به عقیده بهرام گور انکلساریا نریوسنگ در حدود سال 215 یزدگردی مطابق 846 میلادی از ایران به هندوستان رفته است. - به نقل از صادق هدایت در مقدمه کتاب گزارش گمان شکن). بورنوف با استفاده از این ترجمه سانسکریت و با بکار گرفتن دانش زبانشناسی خود، توانست به بسیاری از عباراتی که انکتیل نامفهوم ترجمه کرده بود معنی ببخشد، و بدین ترتیب، موفق شد بسیاری از نکات مبهم را روشن کند. با استفاده از سانسکریت به جای تکیه بر تعبیرها و سنتهای موبدان، گام و روش تازه ای ابداع شد و این کشفیات جدید عملاً بحث درباره موثق بودن یا نبودن اوستا را پایان داد. در عین حال خواننده شدن کتیبه های باستانی هخامنشیان توسط گروتفند (Grotefend)، بورنوف، لاسن (Lassen) و راولینسون (Sir Henry Rawlinson) با توجه به محتویات و زبان نزدیک آنها به اوستا باز هم تاکید محکم دیگری بر اصیل بودن متون اوستایی بود. بحث بر سر اصالت این متون پایان یافته تلقی شد دیگر وجود تاریخی زرتشت و پیروان او و حیات و بقای آنها در عصر جدید واضح و مسلم شده بود و این یک انقلاب بزرگ بود.

بوپ (Bopp) هوگ (Haug) ویندیشمان (Windischmann) وسترگارد (Westergaard) روث (Routh) اشپیگل (Spiegel) پژوهشهای خود را بر مبنای روش بورنوف پایه گذاری کردند و بعدها بارتولومه (Bartholomae) دارمستتر (Darmesteter) دوهارله (De Harlez) یوستی، میلز (Mills)

و به ویژه گلدنر و بعضی پارسی هایی که کم شناخته نیستند آن پژوهشها را ادامه دادند. امروز 247 سال از زمانی که دوپرون به محضر دستور داراب و دستور کاووس رسید تا اوستا بیاموزد گذشته است و در دانشگاههای معتبر دنیا اوستا و زبانها و فرهنگ ایران باستان تدریس می شود و دانشمندان هنوز روی این گنجینه های فرهنگی پژوهش می کنند ولی جرقه آغازین این تلاشها را انکتیل دوپرون زد گرچه شاید خود او اگر پیشتر کتاب توماس هاید را نخوانده بود این مسیر را انتخاب نمی کرد. روانش شاد باد!

شنیدن آوای شاهان بزرگ از ورای هزاره ها

با بنیادها و تاریخچه اوستا شناسی و پژوهش بر دین و آئین زرتشت آشنا شدیم. نه فقط به دلیل ارزش و اجری که خود این پژوهشها داشته و دارد بلکه از این جهت که این تلاشها پایه و کمکی برای کشف راز کتیبه های سلطنتی هخامنشی و شنیدن آوای شاهان بزرگ از ورای هزاره ها شد. چون می خواهیم بحث خود را به سوی کتیبه های هخامنشی هدایت کنیم، ناگزیریم بدانیم که پیش از آن چگونه بناها و یادمانهای باستانی ایران و به ویژه هخامنشیان کشف و به اروپاییها معرفی شد. جهانگردان اروپایی اولین گام ها را در راه معرفی آثار باستانی ایران برداشته اند و نخستین مرحله مطالعات باستانشناسی در ایران با نوشته ها و طراحی های نقاشان و جهانگردانی شروع شد که در پی ماجراجویی، سیاست، تبلیغات مذهبی، کسب ثروت و دست آخر برای پژوهش و تحقیق به سرزمین ما سفر می کردند.

یک خاخام یهودی به نام بنیامین تودلایی، اولین جهانگرد اروپایی بود، که بین سالهای 1164 تا 1173 میلادی برای بررسی وضع یهودیان از شهرهای بغداد، شوش و چند شهر در غرب ایران دیدن کرد و در مسیر خود به تجارت هم مشغول بود. حملات مغول به اروپای شرقی و احساس خطر اروپا از آنها و

همینطور تبلیغات مذهبی انگیزه هایی برای اعزام هیأت های مختلف کلیسای کاتولیک رم به امپراتوری مغول شد. ژان پلانودو کاربینو در سال 1264 میلادی و روبرکی، هفت سال بعد از او تنها کسانی بودند که از نیمه اول قرن هفتم شمسی از شرق و مختصری از ایران هم سخن گفته اند.

مارکوپولو بزرگترین جهانگرد قرن سیزدهم میلادی در سال 1271 میلادی با پدر و عموی خود به ایران سفر کرد و از شهرهای تبریز، سلطانیه، ساوه، کاشان، یزد و کرمان دیدن کرد و بعد از گذشتن از سواحل جنوبی از شرق ایران عازم چین شد. مارکوپولو بیست سال بعد و هنگام بازگشت به اروپا نیز سفر دومی به ایران داشت.

بعد از مراجعت مارکوپولو به اروپا و انتشار گزارش هایش در مورد ایران، جهانگردان دیگری از جمله دموئته کوروینو بین سالهای 1289 و 1293 میلادی و فرانسیسکن فریار اودوریک اهل پوردنون در تاریخ 1316 و 1318 میلادی از ایران دیدن کردند. و **برای اولین بار در متون اروپایی به صورت**

مبهمی به تخت جمشید اشاره می شود. قطعه کوتاهی در گزارش فرانسیسکن فریار اودوریک (نوشته شده در سال 1328 میلادی) وجود دارد که در آن به توصیف محلی در جنوب غربی ایران می پردازد که هنگام رفتن به چین از آنجا دیدار کرده و آنجا را کُوم می نامد: ((....اینجا در زمانهای قدیم شهری سترگ و نیرومند بوده در روزگاران پیشین خسارات زیادی به رومیان وارد آورده است.... در آن کاخهای شکوهمندی با ساکنانی اندک وجود داشته است....)) احتمالاً ستونهای تراش خورده تخت جمشید و شباهت ظاهری آنها با موتیفهای معماری یونان و روم باعث شده بود او به اشتباه این ویرانه ها را رومی بداند. صد سال بعد (1474 میلادی) یوزف بارباروت که از طرف ونیزیها به دربار اوزون حسن امیر ترکمن در تبریز فرستاده شده بود تا زمینه اتحادی علیه ترکها را فراهم سازد، توصیف مفصلی درباره تخت جمشید، نقش رستم و مزار کوروش در پاسارگاد نوشت. با این حال متوجه ارتباط

این محلها با شاهان هخامنشی نشد، بلکه آنها را به شخصیت‌های کتاب مقدس نسبت داد و در مورد اسامی آنها از نام های محلی استفاده کرد.

دون گارسیا سیلوا فیگوئرا دیپلمات اسپانیایی نخستین کسی بود که در بازدیدش از تخت جمشید در سال 1618 میلادی تشخیص داد چهل منار یا تخت جمشید باید همان پرسپولیس هخامنشیان و کاخهایی باشد که دیودور سیسیلی مورخ رومی به هنگام ورود اسکندر به آنجا توصیفشان کرده است. متأسفانه نقشه ها و طرحهایی که او از بناها و نقش برجسته ها و سنگنبشته ها تهیه کرده از بین رفته اند. جالب است بدانید اولین اشاره به کتیبه های میخی در دنیا در مورد تخت جمشید و توسط سفیر اسپانیا و پرتغال در دربار صفوی به نام آتونیو دگوئا انجام شده است. این شخص در رساله: Relacam en que se tratam das guerras (لیسبون 1611) خود این جملات را نوشته است. ((هیچ کس نمی تواند / اینها را بخواند، چون حروف آن نه فارسی است، نه عربی، نه ارمنی و نه عبری.... همه چیز از آنچه که شاهان بلند پرواز خواسته اند به این بدی جاودانه سازند محو شده است.)) البته سفیر نمی دانست چه شاهانی نوشته هایشان را به این بدی جاودانه کرده اند و این ویرانه ها به کدام سلسله تعلق داشته است. همانطور که پیشتر گفته شد این موفقیت را جانشین او یعنی دون گارسیا سیلوا فیگوئرا بدست آورد و به درستی تشخیص داد این ویرانه ها باید همان پرسپولیس باشد و برای اولین بار خط میخی را توصیف کرد (فراتر از اشاره) با اینحال از واژه میخی برای نامیدن آنها استفاده نکرد: ((سنگنبشته بسیار مهمی وجود دارد که بر سنگ یشم سیاه حجاری شده است. حروف آن هنوز خراب نشده و زیباست.... با وجود آنکه سالهای طولانی از عمر آنها می گذرد. خود حروف نه کلدانی است، نه عبری، نه یونانی، نه عربی و نه حروفی که به هیچ یک از ملل باستانی که تا کنون شناخته ایم تعلق داشته باشند. آنها، چنان که در حاشیه نشان داده ام، سه گوش و به شکل هرمی یا تک ستونهای

هرمی کوچکنند، که از لحاظ اندازه با یکدیگر برابرند و فقط وضع قرار گرفتن و توالی آنها فرق می

کند. اما ترکیبی که از چند حرف پدید می آید کاملاً متمایز و متنوع است.))

پیئtro دلاواله (Pietro della vale)



اما کسی که برای اولین بار چند حرف میخی از کتیبه های هخامنشی را رونویسی کرد یک اشرافزاده

ایتالیایی و تحصیلکرده به نام پیئtro دلاواله بود (Pietro della Valle) که در اوائل قرن

هفدهم (1617) عازم سفری به شرق شد. او سفر خود را از ونیز آغاز کرد و به قسطنطنیه و اسکندریه

رفت، از طریق صحرای سینا به اهرام بازگشت، فلسطین را با کاروان طی کرد و به دمشق و حلب و بغداد

رفت. در آنجا با یک زیبا روی مسیحی نسطوری ازدواج کرد و یک سال بعد همراه با همسر خود بار

دیگر عازم سفر شد و در اوج قدرت و شکوه صفویان یعنی در زمان شاه عباس کبیر به ایران رسید. آنها

به اصفهان و سپس به شیراز رفتند و در آنجا بود که در روزهای 13 و 14 اکتبر 1621 میلادی از

ویرانه های باشکوه تخت جمشید دیدن کردند. در روز 21 اکتبر دلاواله در نامه ای که از شیراز برای

دوست خود در شهر ناپل می فرستد، از کتیبه های اسرار آمیزی که دیوارهای قصر را زینت داده با

شگفتی یاد میکند و پنج نشانه را که به نظرش بیش از معمول تکرار شده اند رونوشت می کند. این پنج

نشانه اولین رونویسی از یک خط میخی بود.

نکته درست و مهم دیگری که دلاواله در کتیبه ها تشخیص داد از چپ به راست خواندن حروف نوشته ها بود.

بازدید کنندگان دیگر تخت جمشید

در سال 1624 میلادی هاینریش فون پوزر آلمانی هنگامی که از هندوستان باز می گشت در شیراز توقف کرد و به بازدید از تخت جمشید پرداخت. اهالی محل به او گفتند که اینجا را جمشید شاه ساخته پوزر تا مدتی فکر می کرد جمشید همان کوروش است، اما سرانجام این اندیشه را کنار گذاشت. از جمله کسان دیگری که از تخت جمشید دیدن کردند نقاش جوان توماس هربرت انگلیسی بود که همراه با رابرت شرلی و در رأس یک هیأت سیاسی در تاریخ 1637 میلادی به ایران آمد. بازدید کننده مهم دیگر تاورنیه تاجر جواهر است که بین سالهای 1631 تا 1668 میلادی بیش از شش بار به شرق و ایران سفر کرد و در سفرنامه هایش از تبریز، اصفهان، شیراز و کردستان یاد کرده است. تاورنیه در آخرین سفرش در 1664 میلادی برادرزاده جوانش ده لاندو را به همراه آورد و او اولین کسی بود که تخت جمشید را در محل به تصویر کشید.

ژان شاردن (Chardin) از سال 1665 تا 1671 میلادی سه بار به ایران سفر کرد سفرنامه او بهترین و گویاترین سیاحت نامه قرن هفدهم میلادی ایران است که در اروپا آن را به عنوان کتاب تاریخ هنر ایران به حساب می آوردند. همچنین این شاردن بود که اولین نسخه برداری کامل از یک کتیبه پارسی باستان را انجام داد. گرچه این رونوشت به هیچ عنوان دقیق و قابل استفاده برای دانشمندان در اروپا نبود.

انگلبرت کمپفر (Engelbert Kampfer) در سال 1682 میلادی به سوی شرق راه افتاد و از طریق روسیه وارد ایران شد و از تمام جهانگردان دوره صفویه مسائل را علمی تر بررسی کرده است و سفرنامه اش پشتوانه مهمی برای مطالعه تاریخ فرهنگ و هنر ایران در قرن هفدهم به حساب می آید. همچنین این انگلبرت کمپفر بود که برای اولین بار واژه میخی را برای نوشته های تخت جمشید استفاده کرد (در کتابش *Ameonitae exoticae* 1712 میلادی).

گرچه بیشتر این افراد و اشخاص دیگری که نامشان را در اینجا نیاوردیم چهل منار یا تخت جمشید را همان پرسپولیس دانستند ولی طرحها و نقشه ها و به خصوص رونوشتهایشان دقت کافی نداشت و نمی توانست جهت رمزگشایی کتیبه ها اسناد قابل اتکاء در اختیار دانشمندان قرار دهد. حتی گاهی اظهار نظرها و یافته هایشان به خیالپردازی شبیه می شد. بعضی از آنها به دنبال تصویر بازیهای المپیک و فالانزهای یونانی در نقش برجسته های تخت جمشید می گشتند و گمان می بردند به آنها دست یافته اند. شاید بتوان گفت که در سالهای پایانی قرن هفدهم توصیفها و طرحها کمی بهتر و دقیقتر شده بود.

کارستن نیبور (Carsten Niebuhr) و هیأت علمی عربستان



پرتره ای از کارستن نیبور

در سده هجدهم نیز مراودات و سفرهای اروپائیه‌ها به روال گذشته سوی شرق و ایران ادامه داشت ولی در اواسط این قرن سفری به ایران صورت گرفت که با نمونه های پیشین تفاوت عمده ای داشت و برای هدفی که ما در موردش صحبت می کنیم یعنی رمز گشایی کتیبه های پارسی باستان اتفاقی فرخنده به شمار می آمد. موضوع از این قرار بود که یک هیأت تحقیقاتی دانمارکی به هزینه پادشاه دانمارک و به ریاست پروفیسور یوهان داوید میکائلیس اهل گوتینگن و سازماندهی یوهان هارت ویگ ارنست برنستورف قصد داشت خلأ علمی کتاب مقدس را پر کند و به پژوهش در تاریخ، زبان شناسی، علوم طبیعی و جغرافیا بپردازد. هیأت در 1761 میلادی عازم خاور میانه شد. متأسفانه تنها یک نفر از این هیأت زنده ماند و او کارستن نیبور ریاضیدان حرفه ای بود. نیبور از طریق بوشهر وارد ایران شد و در ماه مارس سال 1765 به تخت جمشید رسید. پسر او، مورخ مشهور تاریخ باستان بارتولد گئورک نیبور تأثیری که این یادمان باستانی بر پدرش داشت، اینطور توصیف کرد: ((دیدن این ویرانه ها تا پایان عمر از ذهن او زدوده نشد، و اینها را چون گوهری می دانست که در سراسر زندگی دیده بود.)) نیبور چندین روز در تخت جمشید اقامت کرد و با مشقت و رنج و توجه زیاد رونوشت های قابل اعتماد و دقیقی از سنگنبشته ها و کتیبه های سلطنتی تهیه دید و بازمانده تخت جمشید را طراحی کرد. گام مهم این بود که حال رونوشت های دقیقی به عنوان پایه و مبدأ تحقیقات به دست دانشمندان اروپایی می رسید تا بر رمزگشایی آنها متمرکز شوند. نیبور به علت فشار زیادی که در ضمن کار از بازتاب نور خورشید بر مرمرها به چشم او وارد آمد، در سن پیری نابینا شد و همین نشان می دهد که چقدر تلاش کرده بود تا نسخه برداری هایش دقیق باشد و الحق که از عهده هم بر آمد. گزارش های نیبور درباره هیأت علمی عربستان و رونوشت های سنگنبشته های میخی او در دو جلد در سال 1778 در آلمان و

در 1780 در فرانسه منتشر شد و همانطور که گفتیم، سرانجام دانشمندان به اطلاعات پایه ای و موثق جهت رمز گشایی این کتیبه ها دست پیدا کردند.

کارستن نیبور نخستین کسی بود که خاطر نشان کرد سنگ نوشته ها به سه الفبای متفاوت نوشته شده اند و یکی از آنها نسبتاً ساده است. چون تنها چهل و دو نشانه دارد (نتیجه گیری خود نیبور) دوم یک خط تا حدی سخت تر و سومین خط که از نظر حروف غنی و از دو نوشته دیگر پیچیده تر به نظر می رسید. و آنها را نوشته های نوع اول، دوم و سوم نامگذاری کرد (بعدها به پارسی باستان، ایلامی و بابلی مشهور شدند) برای نمونه به کتیبه هایی که در دهلیز کاخ داریوش نقر شده اند توجه کنید. با کمی دقت تفاوت هایی که نیبور به آنها اشاره کرده است در خواهید یافت.



نیبور هم همانند بیثرو دلاواله جهت خواندن را درست تشخیص داد و عقیده داشت که نوشته ها از چپ به راست خوانده می شود. نیبور طی اقامتش در تخت جمشید و حوالی آن همانند شاردن و دیگران متذکر شده بود که علاوه بر سنگنبشته های میخی آرامگاههای نقش

رستم، خطوط دیگری به یونانی و دو خط ناشناخته دیگر نیز وجود دارند که آنها رانیز چاپ کرد. امروزه می دانیم که دو خط ناشناخته دیگری که نیبور و محققین قبلی به آن اشاره کرده اند، رونوشت‌های پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی از متن یونانی اند یا به عبارتی با کتیبه های سه زبانه شاهان ساسانی در نقش رستم (همینطور نمونه هایی در تخت جمشید) مواجه هستیم. ممکن است پرسیده شود مگر قبل از این زمان انکتیل دوپرون نمونه های متون اوستا و پهلوی را ارائه نکرده بود؟؟ پس چرا خط کتیبه ها برای پژوهشگران بعد از او ناشناس بود؟؟ در پاسخ باید گفت: سبک نگارش پهلوی کتیبه ای با پهلوی کتابی متفاوت است. فارسی میانه به دو نوع اشکانی (پارتی) و ساسانی تقسیم می شود که از نظر شکل ظاهری (جدا از اختلافات زبانشناسی و دستوری و....) کاملاً متفاوت هستند. جدای از آن کتیبه های پهلوی ساسانی خود نیز رسم الخط متفاوتی نسبت به الفبای پهلوی ساسانی کتابی دارند. در حقیقت پهلوی کتابی متصل و پهلوی کتیبه ای منفصل نوشته شده است. شکل ظاهری حروف هم متفاوت است. نمونه های دوپرون همه متون پهلوی متصل و کتابی بودند نه منفصل و کتیبه ای.

جمله مترجم رسمی دولت فرانسه بود، از سال 1808 به بعد عضو مجلس قانونگذاری بود، در دوران لوئی هجدهم مأمور سانسور بود، رئیس دانشگاه پاریس، مدیر مدرسه زبان های شرقی، مدیر کولژ دو فرانس، مسئول کتاب های خطی سلطنتی (که به کتابخانه ملی تغییر نام داده بود) و عضو کمیسیون آموزش همگانی. لقب بارون را هم ناپلئون اول به او اعطا کرد. دوساسی در کار ویرایش و ترجمه نسخه های خطی فارسی و عربی خستگی نمی شناخت. کار وی به ویژه در زمینه ادبیات عرب موفقیت آمیز بود. دوساسی انبوهی از آثار منظوم و منثور، تاریخ، جغرافی، سکه شناسی و علوم را از عربی به فرانسه ترجمه کرده است. ترجمه های دوساسی به خاطر دقت واژگانی آن ها زبانزد بودند؛ دوساسی بر ترجمه های خود حواشی زیادی می نوشت و این حواشی به سبب دقت در استفاده از منابع معتبر و با توجه به دانش وسیع و عمیق وی چنان با ارزش اند که متن اصلی را تحت الشعاع قرار می دهند. شهرت دوساسی در کار تدریس چنان فراگیر بود که شرق شناسان سراسر اروپا برای استفاده از سلسله درس های وی به پاریس می آمدند. نظریه های دوساسی در باب تعلیم و تربیت طرفداران زیادی داشت و بر روند تعلیم و تربیت تأثیر فراوانی گذاشت. دوساسی از بنیان گذاران مطالعه روشمند زبان های مشرق زمین و از آن جمله عربی است. دوساسی در بسط، اشاعه و توسعه آگاهی های تاریخی عصر جدید نقش مهمی ایفا کرده است. چند اثر عمده او عبارتند از مبانی کلی دستور زبان (1799)؛ در بیان مذهب درویشان (1838)؛ چند متن عربی... (ویراست دوم 1826)

دوساسی در فوریه سال 1838 در پاریس چشم از جهان فرو بست.

اما مقصود از معرفی دوساسی جدا از اهمیت او به عنوان یک شرق شناس بزرگ پژوهشهای ارزنده ای است که بر کتیبه های سلطنتی ساسانی انجام داده است. نسخه برداری از کتیبه های ساسانی نقش رستم

و نقش رجب را شاردن در سال 1667 میلادی انجام داده و به اروپا برده بود. همانطور که پیشتر اشاره کردیم نیبور علاوه بر کتیبه های تخت جمشید رونوشتهایی از کتیبه های ساسانی تهیه دیده بود که بعدا چاپ شد. اما افتخار بزرگ رمزگشایی بسیاری از نام های خاص شاهان ساسانی را دوساسی در سال 1793 میلادی از آن خود کرد. دوساسی اثبات کرد که این کتیبه ها حاوی مفاهیمی واحد و به سه زبان مختلف هستند و یعنی متن های پارسی و ساسانی ترجمه متن یونانی هستند. در نتیجه با استفاده از نامها، تبارنامه ها و عنوانهایی که در روایت یونانی بود توانست بسیاری از نامهای خاص را در روایت پارسی و ساسانی شناسائی کرده، کتیبه ها را ترجمه کند و آنها را متعلق به آغاز دوره ساسانی بداند. مشخص شد عنوان شاه شاهان یا شاهنشاه ساخته مورخین یونانی و رومی نیست و یک عنوان سنتی شاهان ایران بوده است. بعد از دوساسی و در سالیان بعد و.اوسلی (W. Ouseley)، تیخسن (Tychsen) و مولر (M.J. Muller)، هوگ (Haug)، وست (West) و ف. مولر (F. Muller)، تئودور نلدکه و آندرآس و..... پژوهشها را ادامه دادند.

هنگامی که نحوه رمزگشایی کتیبه های هخامنشی را توضیح دهیم متوجه خواهید شد که کار دوساسی در این مورد چه اهمیتی داشت و چگونه راه را برای دانشمندان دیگر هموار کرد.

نوشته های مبهم پرسپولیس دانشمندان را به مبارزه می طلبند!

تلاشهای تحسین بر انگیز کارستن نیبور و نسخه های دقیقی که به دست دانشمندان اروپایی رساند دیدیم و حال بعد از مقدماتی که گفته شد تلاشهای رمزگشایان و شرق شناسان را در کشف رمز این نوشته های راز آمیز پی می گیریم. از 3 نوع رسم الخط تخت جمشید دانشمندان روایت اول کتیبه های سه زبانه که نشانه های ساده تر و کمتری داشت و آسانتر به نظر می رسید را انتخاب کرده بر روی آنها متمرکز شدند.

ابتدا باید زبان کتیبه ها مشخص می شد. این خود مستلزم این بود که معلوم شود این ویرانه ها که نزد

ایرانیان به تخت جمشید یا چهل منار شهرت دارد مربوط به کدام سلسله یا پادشاه است؟؟

اولوف گرهارد تیخسن (Oluf Gerhard Tychsen) استاد دانشگاه روستوک، در سال 1798 رساله

ای به نام ((درباره کتیبه های میهم میخی پرسپولیس)) (De cuneatis inscriptionibus

Perspolitanis lucubrate) نوشت از این نظریه دفاع کرد که خرابه های چهل منار نمی تواند

پرسپولیس باشد، چون قصر داریوش را اسکندر کبیر ویران کرده بود. پس این قصر متعلق به دوره پارت

ها است و به درستی استدلال کرد سه نوع ساختار نوشتاری که نیبور پیشتر تمایز آنها بازشناخته

بود متعلق به سه زبان مختلف هستند. او فکر می کرد کتیبه اول باید زبانش پارتی (اشکانی) باشد. و بیهوده

تلاش کرد نام ارشک سرسلسله اشکانیان را در این کتیبه ها بخواند. با وجود این اشتباهات تیخسن

کشف مهمی کرد: **در کتیبه نوع اول (که بعدا خواهیم دانست فارسی باستان است) میخ مایلی که اغلب به**

چشم می خورد هیچ ارزش آوایی نداشته و فقط جدا کننده واژه ها از یکدیگر است.

همکار او فردریک مونتر (Frederik münter) استاد الهیات از فرهنگستان کپنهاگ در رساله ((درباره

سنگنبشته های میخی پرسپولیس)) (کپنهاگ 1802 میلادی) متوجه علائم جدا کننده کلمات شده بود

ولی فرضیه پارتی بودن ویرانه های تخت جمشید را رد کرد. خرابه هایی که کتیبه ها در آنجا یافت شده

اند همان بازمانده قصر هخامنشیان، پرسپولیس هستند و بنا براین زبانشان همان زبان اوستائی یا زند

است. او نظرات دیگری هم مطرح کرد: هر سه روایت کتیبه ها یک مطلب واحد را بیان می کنند چون

نگارش کتیبه های چند زبانه در عهد باستان امر معمولی بوده است، او اظهار نظر می کرد بخشهای

نخستین کتیبه ها به خط الفبایی و بخشهای دوم به خط هجایی است ولی بخشهای سوم حالت معنی

نگار دارد یعنی هر علامتی نشانگر مفهومی است نه آوا یا صوت (که این نظرات او درست از آب در

نیامد). **و گروه حروفی که در کتیبه های ساده تر نوع اول پیوسته تکرار می شوند با اتکا بر سَبک**

نگارش کتیبه های ساسانی باید کلمات شاه یا شاهنشاه باشند. به مدد تلاشهای انکتیل دوپرون اوستا و

زبان اوستایی مدت زمانی بود که در اروپا شناخته شده بود و 9 سال قبل هم دوساسی راز کتیبه های

ساسانی را گشوده بود. اشتباه مونتر در این بود که پنداشت زبان کتیبه ها همان زبان اوستایی

است. حقیقت اینست که فارسی باستان با زبان اوستایی از یک خانواده و خویشاوندند ولی یکسان

نیستند. با اینحال مونتر به نکات درست و مهمی هم در کنار این اشتباه نه چندان بزرگ خود اشاره کرده

بود. در پی یکسان دانستن زبان اوستایی و زبان کتیبه ها مونتر تلاش کرد که ارزش نشانه های میخی را

با مقایسه بسامدشان با ارزش حروف اوستایی تعیین کند. که در این امر تقریباً به طور کامل ناکام ماند.

نظرات شگفت انگیز

"هنگامی که معماهای پیچیده، ذهن انسان را مدت‌های طولانی به خود مشغول کند، اغلب خیالپردازی در

علم راه پیدا می‌کند" پی یر لوكوك

شخصی به نام ویت (S.S Witte) با قاطعیت توضیح داد که اهرام مصر و خرابه های تخت جمشید بر

اثر پدیده های طبیعی که سر منشاء آن آتشفشان بود هاست به وجود آمده اند! و ده سال بعد قاطعانه

دوباره همان خطا را تکرار کرد و مدعی شد کتیبه های تخت جمشید به طور کاملاً ساده تزئینات و

مقرنس ها و دیگر تزئیناتی است و باید الگویشان را در گیاهان به خصوص برگهای تنباکو! جست و جو

کرد که جزء چیزهای مرسوم در میان ایرانیان بوده است. فرضیه های دیگری هم مطرح شدند: از دید

برخی، خطوط میخی صدماتی بودند که حشرات موذی چونده ای که در سنگها لانه دارند وارد کرده

بودند؛ از دید عده ای دیگر که نادان تر بودند نشانه های میخی ارقام ساده ای بودند که رمز گشایی آنها

تنها ذهن آدمهای سبک سر را می توانست به خود جلب کند. اوج تمام این نظریات، نظریه لیختنشتاین

بود (A.A.H.Lichtenstein) که در 1803 گفت: ((این خطوط میخی هیچ نیستند جز الفبای پیش

پا افتاده کوفی و در نتیجه آن را به طبیعی ترین شیوه در دنیا باید از راست به چپ خواند))

درست در همین اوان بود که گروتفند معلم آلمانی با نبوغ ذاتی موفق شد کلید خواند کتیبه های

هخامنشی را به دست آورد. ببینیم اسرار کار او چه بود؟؟

گئورگ فردریک گروتفند (Georg Friedrich Grotefend)



گئورگ فردریک گروتفند در تاریخ نهم ژوئن سال 1775 در یکی از شهرهای آلمان به نام هانُورِش

موندن (Hannoversch Münden) به دنیا آمد. وی ششمین فرزند یوهان گروتفند رئیس صنف

کفاشان شهر بود. پس از پایان دبستان در هانورِش و دانشسرای مقدماتی ایلفلد (1792)، در رشته الهیات

و زبان شناسی تاریخی دانشگاه گوتینگن نام نویسی کرد و از دانش استادانی چون توماس کریستیان

تیخسن استاد الهیات-گوتلوب کریستیان هاینه دانشمند متون قدیمی و آرنولد لودویگ هرن مورخ بهره

برد. گروتفند در نخستین اثر خود از مشکلات خطهایی گفت که در سراسر جهان وجود دارند و برای

همه ملت ها نامفهومند. از دانشگاه گوتینگن به مدیریت مدرسه فرانکفورت منصوب شد. در فرانکفورت

به اتفاق چند تن دیگر ((انجمن دانشوران فرانکفورت برای زبان آلمانی)) را بنیان نهاد و با کسانی مثل

گوته، یاکوب گریم و الکساندر فُن هومبُلِت آشنا شد. در سال 1819 به عضویت ((جمعیت تاریخ کهن

آلمان)) درآمد. گروتفند از 1821 تا 1849 رئیس دانشکده هانور بود و در همین شهر در 15 دسامبر 1853 در گذشت. به تابستان سال 1802 برگردیم که گروتفند یک دبیر جوان آلمانی بود. از زبانهای شرقی اطلاعی نداشت و آموزشهای مقدماتی لازم را نگذرانده بود. شاید تنها امتیاز او این بود که در رمز گشایی خطوط رمزی که برای مقاصد خاص ساخته می شدند کار کرده بود. بهتر آنچه که در ژوئیه 1802 میلادی گذشت از زبان خودش بشنویم:

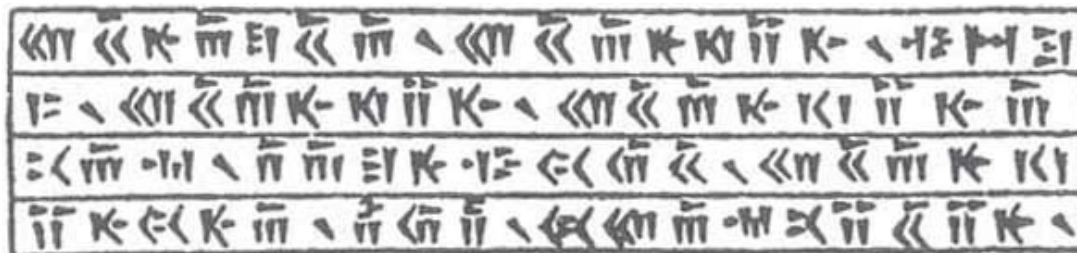
((در ماه ژوئیه هنگام قدم زدن با دوستم فیوریلو که منشی کتابخانه سلطنتی است در این باره به صحبت پرداختیم که آیا ممکن است مضمون اسناد مکتوبی را که الفبا و زبان کاملاً ناشناخته ای دارند کشف کرد. من که از کودکی عادت داشتم جملات زبان مادری ام را رمز گشایی کنم اظهار عقیده کردم که چنین کاری امکان دارد. وقتی او با پرخاش جواب داد که اگر می توانم این کار را با تفسیر یکی از نوشته های میخی انجام دهم، موافقت کردم به شرط آنکه خود او نیز منابع و مأخذ خاص این موضوع را برای من تهیه کند و بدین ترتیب به یاری ام بیای. وقتی این کار انجام شد با کمک دوستم شروع به رمز گشایی آسانترین کلمات کردیم، خطی که قبلاً اولوف گرهارد تیخسن بسیار مشهور سعی کرده بود آن را بخواند، و من پس از چند هفته بعد از بکار گرفتن همه ترفندهای ممکن در رمز گشایی، آن قدر خوشبخت بودم که توانستم بخش اعظم سنگنبسته ها را تفسیر کنم.))

در فرایند رمز گشایی با گروتفند همراه می شویم تا ببینیم او چگونه به موفقیت رسید؟ گروتفند هم مجبور بود برای رمز گشایی نقطه اتکایی داشته باشد و فرضیاتی را در نظر بگیرد. او هم عقیده داشت خط میخی را از چپ به راست می خوانند. هم چنین میخهای مایل تنها جدا کننده واژه ها از هم هستند و بس همینطور با نظر مونتر موافق بود که زبان کتیبه های نوع اول همان زبان زند یا اوستاست که امروزه می دانیم اشتباه کرده ولی در این مورد فرض او آنطوری که خواهیم دید به طور اتفاقی درست

از کار درآمد. همچنین گروتفند در نظر گرفت که کتیبه های نوع اول الفبایی هستند نه هجایی چون گاهی بین دو میخ مایل ده نشانه قرار گرفته بود و وجود کلمه ده هجایی خیلی بعید بود. او به سراغ رونوشت های نیبور رفت و دو کتیبه از نوع اول که کوتاه تر و ساده تر از بقیه بودند انتخاب کرد. رونوشت هایی که نیبور آنها را B و G نامیده بود.



B



G

دو نمونه از رونوشت های نیبور که برای درک بهتر، به صورت تایپ شده می آورم. میخ اریب جدا کننده واژه ها را با رنگ قرمز نشان داده ام تا کلمه ها مشخص تر باشند.

B

G

گرفتند این دو کتیبه را زیر نظر گرفت و متوجه شد یک کلمه پیوسته تکرار می شود. اگر از چپ به

راست بخوانیم این دومین کلمه سطر اول در سنگنبشته های B و G است. به صورت زیر:












از این کلمه در سطر دوم سنگنبشته B (به عنوان چهارمین کلمه) و در پایان سطر دوم به سطر

سوم به عنوان پنجمین کلمه استفاده کرده اند. ولی در اینجا به جای اینکه طبق معمول هفت

نشانه داشته باشد یازده نشانه دارد که بعد از میخ مایل جدا کننده (در خط 3) دوباره این کلمه

تکرار شده است. این کلمه چه می تواند باشد؟؟ گرفتند از کتیبه های ساسانی که دوساسی

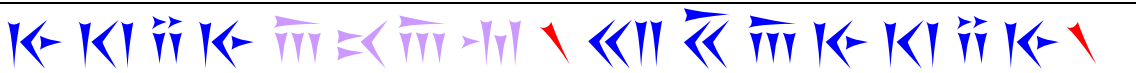
کشف رمز کرده بود کمک گرفت. نگاهی به کتیبه اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی در

سطردوم/سوم در کتیبه G و سطر سوم در کتیبه B را ببینید دو مرتبه کلمه شاه و بعد از آن بلافاصله همین واژه با پسوندی چهار نشانه ای، این عبارت باید . شاه شاهان باشد. یعنی چهار نشانه اضافی انتهای کلمه که آن را شاه فرض کردیم باید علامت جمع باشد که این واژه را به شاهان تبدیل میکند. گروتفند با اتکا به کتیبه های ساسانی و صفت شاهان شاه یا شاهنشاه به این نتیجه رسید که کاملاً هم درست است. پس باید واژه ای که در ابتدای هر کدام از این دو کتیبه آمده اسم پادشاه باشد که در کتیبه های ساسانی هم همین حالت وجود دارد. ولی کدامین پادشاه؟؟ اگر این را بفهمیم شاید بتوانیم با قیاس نشانه ها با حروف تشکیل دهنده اسم آن شاه ارزشهای سیلابیک آنها را معین کنیم. تا اینجا گروتفند واژه پرتکرار را "شاه" و کلمه نخستین هر کتیبه را نام شاه در نظر گرفته بود و عبارت شاه شاهان را مشخص کرده بود. البته فعلاً بدون تعیین ارزشهای آوایی.

نام پادشاه در سنگنبشته B

𐭠𐭡𐭢𐭣𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿𐮀𐮁𐮂𐮃𐮄𐮅𐮆𐮇𐮈𐮉𐮊𐮋𐮌𐮍𐮎𐮏𐮐𐮑𐮒𐮓𐮔𐮕𐮖𐮗𐮘𐮙𐮚𐮛𐮜𐮝𐮞𐮟𐮠𐮡𐮢𐮣𐮤𐮥𐮦𐮧𐮨𐮩𐮪𐮫𐮬𐮭𐮮𐮯𐮰𐮱𐮲𐮳𐮴𐮵𐮶𐮷𐮸𐮹𐮺𐮻𐮼𐮽𐮾𐮿𐰀𐰁𐰂𐰃𐰄𐰅𐰆𐰇𐰈𐰉𐰊𐰋𐰌𐰍𐰎𐰏𐰐𐰑𐰒𐰓𐰔𐰕𐰖𐰗𐰘𐰙𐰚𐰛𐰜𐰝𐰞𐰟𐰠𐰡𐰢𐰣𐰤𐰥𐰦𐰧𐰨𐰩𐰪𐰫𐰬𐰭𐰮𐰯𐰰𐰱𐰲𐰳𐰴𐰵𐰶𐰷𐰸𐰹𐰺𐰻𐰼𐰽𐰾𐰿𐱀𐱁𐱂𐱃𐱄𐱅𐱆𐱇𐱈𐱉𐱊𐱋𐱌𐱍𐱎𐱏𐱐𐱑𐱒𐱓𐱔𐱕𐱖𐱗𐱘𐱙𐱚𐱛𐱜𐱝𐱞𐱟𐱠𐱡𐱢𐱣𐱤𐱥𐱦𐱧𐱨𐱩𐱪𐱫𐱬𐱭𐱮𐱯𐱰𐱱𐱲𐱳𐱴𐱵𐱶𐱷𐱸𐱹𐱺𐱻𐱼𐱽𐱾𐱿𐲀𐲁𐲂𐲃𐲄𐲅𐲆𐲇𐲈𐲉𐲊𐲋𐲌𐲍𐲎𐲏𐲐𐲑𐲒𐲓𐲔𐲕𐲖𐲗𐲘𐲙𐲚𐲛𐲜𐲝𐲞𐲟𐲠𐲡𐲢𐲣𐲤𐲥𐲦𐲧𐲨𐲩𐲪𐲫𐲬𐲭𐲮𐲯𐲰𐲱𐲲𐲳𐲴𐲵𐲶𐲷𐲸𐲹𐲺𐲻𐲼𐲽𐲾𐲿𐳀𐳁𐳂𐳃𐳄𐳅𐳆𐳇𐳈𐳉𐳊𐳋𐳌𐳍𐳎𐳏𐳐𐳑𐳒𐳓𐳔𐳕𐳖𐳗𐳘𐳙𐳚𐳛𐳜𐳝𐳞𐳟𐳠𐳡𐳢𐳣𐳤𐳥𐳦𐳧𐳨𐳩𐳪𐳫𐳬𐳭𐳮𐳯𐳰𐳱𐳲𐳳𐳴𐳵𐳶𐳷𐳸𐳹𐳺𐳻𐳼𐳽𐳾𐳿𐴀𐴁𐴂𐴃𐴄𐴅𐴆𐴇𐴈𐴉𐴊𐴋𐴌𐴍𐴎𐴏𐴐𐴑𐴒𐴓𐴔𐴕𐴖𐴗𐴘𐴙𐴚𐴛𐴜𐴝𐴞𐴟𐴠𐴡𐴢𐴣𐴤𐴥𐴦𐴧𐴨𐴩𐴪𐴫𐴬𐴭𐴮𐴯𐴰𐴱𐴲𐴳𐴴𐴵𐴶𐴷𐴸𐴹𐴺𐴻𐴼𐴽𐴾𐴿𐵀𐵁𐵂𐵃𐵄𐵅𐵆𐵇𐵈𐵉𐵊𐵋𐵌𐵍𐵎𐵏𐵐𐵑𐵒𐵓𐵔𐵕𐵖𐵗𐵘𐵙𐵚𐵛𐵜𐵝𐵞𐵟𐵠𐵡𐵢𐵣𐵤𐵥𐵦𐵧𐵨𐵩𐵪𐵫𐵬𐵭𐵮𐵯𐵰𐵱𐵲𐵳𐵴𐵵𐵶𐵷𐵸𐵹𐵺𐵻𐵼𐵽𐵾𐵿𐶀𐶁𐶂𐶃𐶄𐶅𐶆𐶇𐶈𐶉𐶊𐶋𐶌𐶍𐶎𐶏𐶐𐶑𐶒𐶓𐶔𐶕𐶖𐶗𐶘𐶙𐶚𐶛𐶜𐶝𐶞𐶟𐶠𐶡𐶢𐶣𐶤𐶥𐶦𐶧𐶨𐶩𐶪𐶫𐶬𐶭𐶮𐶯𐶰𐶱𐶲𐶳𐶴𐶵𐶶𐶷𐶸𐶹𐶺𐶻𐶼𐶽𐶾𐶿𐷀𐷁𐷂𐷃𐷄𐷅𐷆𐷇𐷈𐷉𐷊𐷋𐷌𐷍𐷎𐷏𐷐𐷑𐷒𐷓𐷔𐷕𐷖𐷗𐷘𐷙𐷚𐷛𐷜𐷝𐷞𐷟𐷠𐷡𐷢𐷣𐷤𐷥𐷦𐷧𐷨𐷩𐷪𐷫𐷬𐷭𐷮𐷯𐷰𐷱𐷲𐷳𐷴𐷵𐷶𐷷𐷸𐷹𐷺𐷻𐷼𐷽𐷾𐷿𐸀𐸁𐸂𐸃𐸄𐸅𐸆𐸇𐸈𐸉𐸊𐸋𐸌𐸍𐸎𐸏𐸐𐸑𐸒𐸓𐸔𐸕𐸖𐸗𐸘𐸙𐸚𐸛𐸜𐸝𐸞𐸟𐸠𐸡𐸢𐸣𐸤𐸥𐸦𐸧𐸨𐸩𐸪𐸫𐸬𐸭𐸮𐸯𐸰𐸱𐸲𐸳𐸴𐸵𐸶𐸷𐸸𐸹𐸺𐸻𐸼𐸽𐸾𐸿𐹀𐹁𐹂𐹃𐹄𐹅𐹆𐹇𐹈𐹉𐹊𐹋𐹌𐹍𐹎𐹏𐹐𐹑𐹒𐹓𐹔𐹕𐹖𐹗𐹘𐹙𐹚𐹛𐹜𐹝𐹞𐹟𐹠𐹡𐹢𐹣𐹤𐹥𐹦𐹧𐹨𐹩𐹪𐹫𐹬𐹭𐹮𐹯𐹰𐹱𐹲𐹳𐹴𐹵𐹶𐹷𐹸𐹹𐹺𐹻𐹼𐹽𐹾𐹿𐺀𐺁𐺂𐺃𐺄𐺅𐺆𐺇𐺈𐺉𐺊𐺋𐺌𐺍𐺎𐺏𐺐𐺑𐺒𐺓𐺔𐺕𐺖𐺗𐺘𐺙𐺚𐺛𐺜𐺝𐺞𐺟𐺠𐺡𐺢𐺣𐺤𐺥𐺦𐺧𐺨𐺩𐺪𐺫𐺬𐺭𐺮𐺯𐺰𐺱𐺲𐺳𐺴𐺵𐺶𐺷𐺸𐺹𐺺𐺻𐺼𐺽𐺾𐺿𐻀𐻁𐻂𐻃𐻄𐻅𐻆𐻇𐻈𐻉𐻊𐻋𐻌𐻍𐻎𐻏𐻐𐻑𐻒𐻓𐻔𐻕𐻖𐻗𐻘𐻙𐻚𐻛𐻜𐻝𐻞𐻟𐻠𐻡𐻢𐻣𐻤𐻥𐻦𐻧𐻨𐻩𐻪𐻫𐻬𐻭𐻮𐻯𐻰𐻱𐻲𐻳𐻴𐻵𐻶𐻷𐻸𐻹𐻺𐻻𐻼𐻽𐻾𐻿𐼀𐼁𐼂𐼃𐼄𐼅𐼆𐼇𐼈𐼉𐼊𐼋𐼌𐼍𐼎𐼏𐼐𐼑𐼒𐼓𐼔𐼕𐼖𐼗𐼘𐼙𐼚𐼛𐼜𐼝𐼞𐼟𐼠𐼡𐼢𐼣𐼤𐼥𐼦𐼧𐼨𐼩𐼪𐼫𐼬𐼭𐼮𐼯𐼰𐼱𐼲𐼳𐼴𐼵𐼶𐼷𐼸𐼹𐼺𐼻𐼼𐼽𐼾𐼿𐽀𐽁𐽂𐽃𐽄𐽅𐽆𐽇𐽋𐽍𐽎𐽏𐽐𐽈𐽉𐽊𐽌𐽑𐽒𐽓𐽔𐽕𐽖𐽗𐽘𐽙𐽚𐽛𐽜𐽝𐽞𐽟𐽠𐽡𐽢𐽣𐽤𐽥𐽦𐽧𐽨𐽩𐽪𐽫𐽬𐽭𐽮𐽯𐽰𐽱𐽲𐽳𐽴𐽵𐽶𐽷𐽸𐽹𐽺𐽻𐽼𐽽𐽾𐽿𐾀𐾁𐾃𐾅𐾂𐾄𐾆𐾇𐾈𐾉𐾊𐾋𐾌𐾍𐾎𐾏𐾐𐾑𐾒𐾓𐾔𐾕𐾖𐾗𐾘𐾙𐾚𐾛𐾜𐾝𐾞𐾟𐾠𐾡𐾢𐾣𐾤𐾥𐾦𐾧𐾨𐾩𐾪𐾫𐾬𐾭𐾮𐾯𐾰𐾱𐾲𐾳𐾴𐾵𐾶𐾷𐾸𐾹𐾺𐾻𐾼𐾽𐾾𐾿𐿀𐿁𐿂𐿃𐿄𐿅𐿆𐿇𐿈𐿉𐿊𐿋𐿌𐿍𐿎𐿏𐿐𐿑𐿒𐿓𐿔𐿕𐿖𐿗𐿘𐿙𐿚𐿛𐿜𐿝𐿞𐿟𐿠𐿡𐿢𐿣𐿤𐿥𐿦𐿧𐿨𐿩𐿪𐿫𐿬𐿭𐿮𐿯𐿰𐿱𐿲𐿳𐿴𐿵𐿶𐿷𐿸𐿹𐿺𐿻𐿼𐿽𐿾𐿿𐀀𐀁𐀂𐀃𐀄𐀅𐀆𐀇𐀈𐀉𐀊𐀋𐀌𐀍𐀎𐀏𐀐𐀑𐀒𐀓𐀔𐀕𐀖𐀗𐀘𐀙𐀚𐀛𐀜𐀝𐀞𐀟𐀠𐀡𐀢𐀣𐀤𐀥𐀦𐀧𐀨𐀩𐀪𐀫𐀬𐀭𐀮𐀯𐀰𐀱𐀲𐀳𐀴𐀵𐀶𐀷𐀸𐀹𐀺𐀻𐀼𐀽𐀾𐀿𐁀𐁁𐁂𐁃𐁄𐁅𐁆𐁇𐁈𐁉𐁊𐁋𐁌𐁍𐁎𐁏𐁐𐁑𐁒𐁓𐁔𐁕𐁖𐁗𐁘𐁙𐁚𐁛𐁜𐁝𐁞𐁟𐁠𐁡𐁢𐁣𐁤𐁥𐁦𐁧𐁨𐁩𐁪𐁫𐁬𐁭𐁮𐁯𐁰𐁱𐁲𐁳𐁴𐁵𐁶𐁷𐁸𐁹𐁺𐁻𐁼𐁽𐁾𐁿𐂀𐂁𐂂𐂃𐂄𐂅𐂆𐂇𐂈𐂉𐂊𐂋𐂌𐂍𐂎𐂏𐂐𐂑𐂒𐂓𐂔𐂕𐂖𐂗𐂘𐂙𐂚𐂛𐂜𐂝𐂞𐂟𐂠𐂡𐂢𐂣𐂤𐂥𐂦𐂧𐂨𐂩𐂪𐂫𐂬𐂭𐂮𐂯𐂰𐂱𐂲𐂳𐂴𐂵𐂶𐂷𐂸𐂹𐂺𐂻𐂼𐂽𐂾𐂿𐃀𐃁𐃂𐃃𐃄𐃅𐃆𐃇𐃈𐃉𐃊𐃋𐃌𐃍𐃎𐃏𐃐𐃑𐃒𐃓𐃔𐃕𐃖𐃗𐃘𐃙𐃚𐃛𐃜𐃝𐃞𐃟𐃠𐃡𐃢𐃣𐃤𐃥𐃦𐃧𐃨𐃩𐃪𐃫𐃬𐃭𐃮𐃯𐃰𐃱𐃲𐃳𐃴𐃵𐃶𐃷𐃸𐃹𐃺𐃻𐃼𐃽𐃾𐃿𐄀𐄁𐄂𐄃𐄄𐄅𐄆𐄇𐄈𐄉𐄊𐄋𐄌𐄍𐄎𐄏𐄐𐄑𐄒𐄓𐄔𐄕𐄖𐄗𐄘𐄙𐄚𐄛𐄜𐄝𐄞𐄟𐄠𐄡𐄢𐄣𐄤𐄥𐄦𐄧𐄨𐄩𐄪𐄫𐄬𐄭𐄮𐄯𐄰𐄱𐄲𐄳𐄴𐄵𐄶𐄷𐄸𐄹𐄺𐄻𐄼𐄽𐄾𐄿𐅀𐅁𐅂𐅃𐅄𐅅𐅆𐅇𐅈𐅉𐅊𐅋𐅌𐅍𐅎𐅏𐅐𐅑𐅒𐅓𐅔𐅕𐅖𐅗𐅘𐅙𐅚𐅛𐅜𐅝𐅞𐅟𐅠𐅡𐅢𐅣𐅤𐅥𐅦𐅧𐅨𐅩𐅪𐅫𐅬𐅭𐅮𐅯𐅰𐅱𐅲𐅳𐅴𐅵𐅶𐅷𐅸𐅹𐅺𐅻𐅼𐅽𐅾𐅿𐆀𐆁𐆂𐆃𐆄𐆅𐆆𐆇𐆈𐆉𐆊𐆋𐆌𐆍𐆎𐆏𐆐𐆑𐆒𐆓𐆔𐆕𐆖𐆗𐆘𐆙𐆚𐆛𐆜𐆝𐆞𐆟𐆠𐆡𐆢𐆣𐆤𐆥𐆦𐆧𐆨𐆩𐆪𐆫𐆬𐆭𐆮𐆯𐆰𐆱𐆲𐆳𐆴𐆵𐆶𐆷𐆸𐆹𐆺𐆻𐆼𐆽𐆾𐆿𐇀𐇁𐇂𐇃𐇄𐇅𐇆𐇇𐇈𐇉𐇊𐇋𐇌𐇍𐇎𐇏𐇐𐇑𐇒𐇓𐇔𐇕𐇖𐇗𐇘𐇙𐇚𐇛𐇜𐇝𐇞𐇟𐇠𐇡𐇢𐇣𐇤𐇥𐇦𐇧𐇨𐇩𐇪𐇫𐇬𐇭𐇮𐇯𐇰𐇱𐇲𐇳𐇴𐇵𐇶𐇷𐇸𐇹𐇺𐇻𐇼𐇽𐇾𐇿𐈀𐈁𐈂𐈃𐈄𐈅𐈆𐈇𐈈𐈉𐈊𐈋𐈌𐈍𐈎𐈏𐈐𐈑𐈒𐈓𐈔𐈕𐈖𐈗𐈘𐈙𐈚𐈛𐈜𐈝𐈞𐈟𐈠𐈡𐈢𐈣𐈤𐈥𐈦𐈧𐈨𐈩𐈪𐈫𐈬𐈭𐈮𐈯𐈰𐈱𐈲𐈳𐈴𐈵𐈶𐈷𐈸𐈹𐈺𐈻𐈼𐈽𐈾𐈿𐉀𐉁𐉂𐉃𐉄𐉅𐉆𐉇𐉈𐉉𐉊𐉋𐉌𐉍𐉎𐉏𐉐𐉑𐉒𐉓𐉔𐉕𐉖𐉗𐉘𐉙𐉚𐉛𐉜𐉝𐉞𐉟𐉠𐉡𐉢𐉣𐉤𐉥𐉦𐉧𐉨𐉩𐉪𐉫𐉬𐉭𐉮𐉯𐉰𐉱𐉲𐉳𐉴𐉵𐉶𐉷𐉸𐉹𐉺𐉻𐉼𐉽𐉾𐉿𐊀𐊁𐊂𐊃𐊄𐊅𐊆𐊇𐊈𐊉𐊊𐊋𐊌𐊍𐊎𐊏𐊐𐊑𐊒𐊓𐊔𐊕𐊖𐊗𐊘𐊙𐊚𐊛𐊜𐊝𐊞𐊟𐊠𐊡𐊢𐊣𐊤𐊥𐊦𐊧𐊨𐊩𐊪𐊫𐊬𐊭𐊮𐊯𐊰𐊱𐊲𐊳𐊴𐊵𐊶𐊷𐊸𐊹𐊺𐊻𐊼𐊽𐊾𐊿𐋀𐋁𐋂𐋃𐋄𐋅𐋆𐋇𐋈𐋉𐋊𐋋𐋌𐋍𐋎𐋏𐋐𐋑𐋒𐋓𐋔𐋕𐋖𐋗𐋘𐋙𐋚𐋛𐋜𐋝𐋞𐋟𐋠𐋡𐋢𐋣𐋤𐋥𐋦𐋧𐋨𐋩𐋪𐋫𐋬𐋭𐋮𐋯𐋰𐋱𐋲𐋳𐋴𐋵𐋶𐋷𐋸𐋹𐋺𐋻𐋼𐋽𐋾𐋿𐌀𐌁𐌂𐌃𐌄𐌅𐌆𐌇𐌈𐌉𐌊𐌋𐌌𐌍𐌎𐌏𐌐𐌑𐌒𐌓𐌔𐌕𐌖𐌗𐌘𐌙𐌚𐌛𐌜𐌝𐌞𐌟𐌠𐌡𐌢𐌣𐌤𐌥𐌦𐌧𐌨𐌩𐌪𐌫𐌬𐌭𐌮𐌯𐌰𐌱𐌲𐌳𐌴𐌵𐌶𐌷𐌸𐌹𐌺𐌻𐌼𐌽𐌾𐌿𐍀𐍁𐍂𐍃𐍄𐍅𐍆𐍇𐍈𐍉𐍊𐍋𐍌𐍍𐍎𐍏𐍐𐍑𐍒𐍓𐍔𐍕𐍖𐍗𐍘𐍙𐍚𐍛𐍜𐍝𐍞𐍟𐍠𐍡𐍢𐍣𐍤𐍥𐍦𐍧𐍨𐍩𐍪𐍫𐍬𐍭𐍮𐍯𐍰𐍱𐍲𐍳𐍴𐍵𐍶𐍷𐍸𐍹𐍺𐍻𐍼𐍽𐍾𐍿𐎀𐎁𐎂𐎃𐎄𐎅𐎆𐎇𐎈𐎉𐎊𐎋𐎌𐎍𐎎𐎏𐎐𐎑𐎒𐎓𐎔𐎕𐎖𐎗𐎘𐎙𐎚𐎛𐎜𐎝𐎞𐎟𐎠𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥𐎦𐎧𐎨𐎩𐎪𐎫𐎬𐎭𐎮𐎯𐎰𐎱𐎲𐎳𐎴𐎵𐎶𐎷𐎸𐎹𐎺𐎻𐎼𐎽𐎾𐎿𐏀𐏁𐏂𐏃𐏄𐏅𐏆𐏇𐏈𐏉𐏊𐏋𐏌𐏍𐏎𐏏𐏐𐏑𐏒𐏓𐏔𐏕𐏖𐏗𐏘𐏙𐏚𐏛𐏜𐏝𐏞𐏟𐏠𐏡𐏢𐏣𐏤𐏥𐏦𐏧𐏨𐏩𐏪𐏫𐏬𐏭𐏮𐏯𐏰𐏱𐏲𐏳𐏴𐏵𐏶𐏷𐏸𐏹𐏺𐏻𐏼𐏽𐏾𐏿𐐀𐐁𐐂𐐃𐐄𐐅𐐆𐐇𐐈𐐉𐐊𐐋𐐌𐐍𐐎𐐏𐐐𐐑𐐒𐐓𐐔𐐕𐐖𐐗𐐘𐐙𐐚𐐛𐐜𐐝𐐞𐐟𐐠𐐡𐐢𐐣𐐤𐐥𐐦𐐧𐐨𐐩𐐪𐐫𐐬𐐭𐐮𐐯𐐰𐐱𐐲𐐳𐐴𐐵𐐶𐐷𐐸𐐹𐐺𐐻𐐼𐐽𐐾𐐿𐑀𐑁𐑂𐑃𐑄𐑅𐑆𐑇𐑈𐑉𐑊𐑋𐑌𐑍𐑎𐑏𐑐𐑑𐑒𐑓𐑔𐑕𐑖𐑗𐑘𐑙𐑚𐑛𐑜𐑝𐑞𐑟𐑠𐑡𐑢𐑣𐑤𐑥𐑦𐑧𐑨𐑩𐑪𐑫𐑬𐑭𐑮𐑯𐑰𐑱𐑲𐑳𐑴𐑵𐑶𐑷𐑸𐑹𐑺𐑻𐑼𐑽𐑾𐑿𐒀𐒁𐒂𐒃𐒄𐒅𐒆𐒇𐒈𐒉𐒊𐒋𐒌𐒍𐒎𐒏𐒐𐒑𐒒𐒓𐒔𐒕𐒖𐒗𐒘𐒙𐒚𐒛𐒜𐒝𐒞𐒟𐒠𐒡𐒢𐒣𐒤𐒥𐒦𐒧𐒨𐒩𐒪𐒫𐒬𐒭𐒮𐒯𐒰𐒱𐒲𐒳𐒴𐒵𐒶𐒷𐒸𐒹𐒺𐒻𐒼𐒽𐒾𐒿𐓀𐓁𐓂𐓃𐓄𐓅𐓆𐓇𐓈𐓉𐓊𐓋𐓌𐓍𐓎𐓏𐓐𐓑𐓒𐓓𐓔𐓕𐓖𐓗𐓘𐓙𐓚𐓛𐓜𐓝𐓞𐓟𐓠𐓡𐓢𐓣𐓤𐓥𐓦𐓧𐓨𐓩𐓪𐓫𐓬𐓭𐓮𐓯𐓰𐓱𐓲𐓳𐓴𐓵𐓶𐓷𐓸𐓹𐓺𐓻𐓼𐓽𐓾𐓿𐔀𐔁𐔂𐔃𐔄𐔅𐔆𐔇𐔈𐔉𐔊𐔋𐔌𐔍𐔎𐔏𐔐𐔑𐔒𐔓𐔔𐔕𐔖𐔗𐔘𐔙𐔚𐔛𐔜𐔝𐔞𐔟𐔠𐔡𐔢𐔣𐔤𐔥𐔦𐔧𐔨𐔩𐔪𐔫𐔬𐔭𐔮𐔯𐔰𐔱𐔲𐔳𐔴𐔵𐔶𐔷𐔸𐔹𐔺𐔻𐔼𐔽𐔾𐔿𐕀𐕁𐕂𐕃𐕄𐕅𐕆𐕇𐕈𐕉𐕊𐕋𐕌𐕍𐕎𐕏𐕐𐕑𐕒𐕓𐕔𐕕𐕖𐕗𐕘𐕙𐕚𐕛𐕜𐕝𐕞𐕟𐕠𐕡𐕢𐕣𐕤𐕥𐕦𐕧𐕨𐕩𐕪𐕫𐕬𐕭𐕮𐕯𐕰𐕱𐕲𐕳𐕴𐕵𐕶𐕷𐕸𐕹𐕺𐕻𐕼𐕽𐕾𐕿𐖀𐖁𐖂𐖃𐖄𐖅𐖆𐖇𐖈𐖉𐖊𐖋𐖌𐖍𐖎𐖏𐖐𐖑𐖒𐖓𐖔𐖕𐖖𐖗𐖘𐖙𐖚𐖛𐖜𐖝𐖞𐖟𐖠𐖡𐖢𐖣𐖤𐖥𐖦𐖧𐖨𐖩𐖪𐖫𐖬𐖭𐖮𐖯𐖰𐖱𐖲𐖳𐖴𐖵𐖶𐖷𐖸𐖹𐖺𐖻𐖼𐖽𐖾𐖿𐗀𐗁𐗂𐗃𐗄𐗅𐗆𐗇𐗈𐗉𐗊𐗋𐗌𐗍𐗎𐗏𐗐𐗑𐗒𐗓𐗔𐗕𐗖𐗗𐗘𐗙𐗚𐗛𐗜𐗝𐗞𐗟𐗠𐗡𐗢𐗣𐗤𐗥𐗦𐗧𐗨𐗩𐗪𐗫𐗬𐗭𐗮𐗯𐗰𐗱𐗲𐗳𐗴𐗵𐗶𐗷𐗸𐗹𐗺𐗻𐗼𐗽𐗾𐗿𐘀𐘁𐘂𐘃𐘄𐘅𐘆𐘇𐘈𐘉𐘊𐘋𐘌𐘍𐘎𐘏𐘐𐘑𐘒𐘓𐘔𐘕𐘖𐘗𐘘𐘙𐘚𐘛𐘜𐘝𐘞𐘟𐘠𐘡𐘢𐘣𐘤𐘥𐘦𐘧𐘨𐘩𐘪𐘫𐘬𐘭𐘮𐘯𐘰𐘱𐘲𐘳𐘴𐘵𐘶𐘷𐘸𐘹𐘺𐘻𐘼𐘽𐘾𐘿𐙀𐙁𐙂𐙃𐙄𐙅𐙆𐙇𐙈𐙉𐙊𐙋𐙌𐙍𐙎𐙏𐙐𐙑𐙒𐙓𐙔𐙕𐙖𐙗𐙘𐙙𐙚𐙛𐙜𐙝𐙞𐙟𐙠𐙡𐙢𐙣𐙤𐙥𐙦𐙧𐙨𐙩𐙪𐙫𐙬𐙭𐙮𐙯𐙰𐙱𐙲𐙳𐙴𐙵𐙶𐙷𐙸𐙹𐙺𐙻𐙼𐙽𐙾𐙿𐚀𐚁𐚂𐚃𐚄𐚅𐚆𐚇𐚈𐚉𐚊𐚋𐚌𐚍𐚎𐚏𐚐𐚑𐚒𐚓𐚔𐚕𐚖𐚗𐚘𐚙𐚚𐚛𐚜𐚝𐚞𐚟𐚠𐚡𐚢𐚣𐚤𐚥𐚦𐚧𐚨𐚩𐚪𐚫𐚬𐚭𐚮𐚯𐚰𐚱𐚲𐚳𐚴𐚵𐚶𐚷𐚸𐚹𐚺𐚻𐚼𐚽𐚾𐚿𐛀𐛁𐛂𐛃𐛄𐛅𐛆𐛇𐛈𐛉𐛊𐛋𐛌𐛍𐛎𐛏𐛐𐛑𐛒𐛓𐛔𐛕𐛖𐛗𐛘𐛙𐛚𐛛𐛜𐛝𐛞𐛟𐛠𐛡𐛢𐛣𐛤𐛥𐛦𐛧𐛨𐛩𐛪𐛫𐛬𐛭𐛮𐛯𐛰𐛱𐛲𐛳𐛴𐛵𐛶𐛷𐛸𐛹𐛺𐛻𐛼𐛽𐛾𐛿𐜀𐜁𐜂𐜃𐜄𐜅𐜆𐜇𐜈𐜉𐜊𐜋𐜌𐜍𐜎𐜏𐜐𐜑𐜒𐜓𐜔𐜕𐜖𐜗𐜘𐜙𐜚𐜛𐜜𐜝𐜞𐜟𐜠𐜡𐜢𐜣𐜤𐜥𐜦𐜧𐜨𐜩𐜪𐜫𐜬𐜭𐜮𐜯𐜰𐜱𐜲𐜳𐜴𐜵𐜶𐜷𐜸𐜹𐜺𐜻𐜼𐜽𐜾𐜿𐝀𐝁𐝂𐝃𐝄𐝅𐝆𐝇𐝈𐝉𐝊𐝋𐝌𐝍𐝎𐝏𐝐𐝑𐝒𐝓𐝔𐝕𐝖𐝗𐝘








B

نام شاه را در سنگنبشته B با رنگ قرمز نشان داده شده و واژه شاه در هر دو کتیبه با رنگ آبی






G

در کتیبه G هم واژه شاه را با رنگ آبی و نام پادشاه را با رنگ سبز تیره نشان داده

ام. همانطور که می بینید اسم شاه کتیبه B که با رنگ قرمز مشخص شده در سطر سوم کتیبه

G تکرار شده است. با این تفاوت یک حرف بیشتر دارد که با رنگ سبز نشان داده شده

است. اسم پادشاه کتیبه اول در کتیبه دوم همراه با لقب شاه تکرار شده است. در حالی که اسم

پادشاه کتیبه دوم در کتیبه اول نیست. نتیجه جز این نیست که پادشاه کتیبه اول باید پدر

پادشاه دوم باشد. و تغییری که در اسم پادشاه اول در کتیبه دوم به وجود آمده است باید ناشی

از شکل اضافی یا ملکی نام باشد. یعنی شاه G پسر شاه B

گرفتند موفق شد تعدادی از حروف را دقیقاً در جای صحیح خود قرار دهد. حتی اگر H چنانچه امروز

می دانیم Y خوانده می شد، اولین، دومین، سومین، ششمین و هفتمین حروف نام داریوش، D, A, R, U, S, H,

و اولین، دومین، چهارمین، پنجمین، ششمین و هفتمین حروف نام خشایارشا (K, H, S, H, A, R, S, H, A)

شناسائی کرده بود. بعدها مشخص شد که اسم درست داریوش در کتیبه های فارسی باستان

DARYAVAUSH است نه DARHEUSH. حالا گرفتند پنج نشانه از هفت نشانه مربوط به

کلمه شاه را هم شناخته بود.

«|| » «|| » «|| » «|| » «|| » «|| »
KH SH E H ? ? H

گرفتند به مجموعه لغات اوستائی انکتیل دویرون مراجعه کرد و khshEHIO را به عنوان

لقب شاه یافت. یعنی در اینجا دو نشانه آوائی دیگر را به دست آورد و موفق شد کلمه

شاه (خشایثیا) را در کتیبه بخواند. که امروز می دانیم صورت درست این کلمه

xšâyaθiya است (θ صدایی شبیه به TH در زبان انگلیسی دارد) در زیر ارزشهای

آوائی معین شده توسط گرفتند در کلمه شاه را می بینید. البته گرفتند همه نشانه ها را

درست تشخیص نداد ولی همانهایی هم که کشف شد گام بزرگی بود

«|| » «|| » «|| » «|| » «|| » «|| »
KH SH E H I O H

و حال ارزشهای آوائی درست با آوا نویسی استاندارد و درست امروزی (X با صدای خ)

«|| » «|| » «|| » «|| » «|| » «|| »
X š â ya θ I ya

حال باید برای کشف نشانه های بعدی به دنبال نام خاص دیگری باشیم و نام پدر داریوش

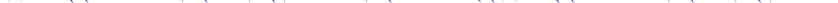
در این قضیه راهگشاست. اسم پدر داریوش باید در کتیبه B آمده باشد. ترجمه گرفتند تا این

زمان از کتیبه G چنین بود. خشایارشا، شاه قدرتمند؟؟، شاه شاهان، پسر داریوش شاه،؟؟؟؟!!

قدر تمند؟؟

شاہ

خشا یارشا



شاہان

شاہ

Diagram illustrating the decomposition of the tensor product of two irreducible representations of $SU(3)$:

- Top row: $3 \otimes \bar{3} = 1 \oplus 8$ (Singlet and Octet)
- Bottom row: $8 \otimes 8 = 1 \oplus 8 \oplus 27$ (Singlet, Octet, and 27-plet)

شاہ

داریوش (اسم در حالت اضافه به واسطه همان نشان سبز رنگ)

پسر

ضمیر موصولی

B وکتیبه

[illegible]

شاہ

داریوش

شاہان

شاہ

نیرومند؟؟

K- K! n̄ K- m̄ E m̄ -hl **<> <> m̄ K- K! n̄ K-**

شاہ

نشانہ جمع

ضمير موصولی

نشانہ جمع

پسر

[illegible]

خشایارشاه، شاه قدرتمند؟؟، شاه شاهان، پسر داریوش شاه (ترجمه گروتفند از کتیبه G)

داریوش، شاه قدرتمند؟؟، شاه شاهان..... در اینجا باید منتظر اسم پدر داریوش باشیم ولی همانطور که نشان داده ام با نشانه جمع که گروتفند تشخیص داد روبرو می شویم. آیا اسم خاص مانند اسم یک انسان می تواند جمع بسته شود؟؟ مسلماً نه گروتفند این عبارت را "داهه" خواند با اینحال مشخص بود که این نام اسم خاص نیست (امروزه میدانیم تلفظ درست این نام دهیو و به معنی کشور است ولی در اینجا مهم اینست که گروتفند به واژه نام پدر داریوش هدایت شود). پس واژه بعدی باید نام پدر داریوش باشد که اگر با کتیبه G مقایسه کنید می بینید که واژه خشایشیا یا شاه همراه آن نیامده و این واقعیت تاریخی دارد. پدر داریوش بزرگ شاه نبود. ضمیر موصولی و حالت اضافه که به صورت چند نشانه به اسم اضافه می شوند و ما در شکل مشخص کرده ایم (مانند پسر داریوش شاه و در اینجا پسر ویشتاسپ) را گروتفند درک کرده بود پس اسم پدر داریوش با در نظر نگرفتن حالت اضافه آن می شود:

𐎱 𐎠 𐎧 𐎡 𐎶 𐎶 𐎶

نام پدر داریوش در صورت یونانی آن Hystasps است. در مورد شکل هخامنشی و پارسی باستان این اسم گروتفند از لقب نامه انکتیل دوپرون به نام گشتاسپ رسید

𐎱 𐎠 𐎧 𐎡 𐎶 𐎶 𐎶
G O SH T A S P

از پانزده نشانه ای که گروتفند ارائه داد ارزشهای آوایی نه مورد آنها را درست تعیین کرد و فقط در چهار حرف اشتباه کرد. گروتفند با استفاده از نام پدر داریوش حروف s, t و p را هم یافت. تصور می کنم، توانسته ام تصویری از چگونگی رمز گشایی گروتفند را برای خوانندگان ترسیم کنم. وقتی ترجمه های گروتفند از این دو کتیبه را بخوانیم، روشن می شود که او از درک کامل پارسی باستان دور بود ولی تردیدی نیست کشف نه حرف از الفبایی که هیچ چیز در موردش نمی دانستند و دانشمندان را سردرگم کرده بود به واقع کار بزرگی بود. حال ترجمه های گروتفند:

کتیبه B: داریوش، شاه نیرومند، شاه شاهان، شاه داهه، پسر گشتاسپ، نواده فرمانروای جهان، از مجموعه نرینه مورو از ایزد.

ترجمه جدید و درست: داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ، هخامنشی که این کاخ را ساخت.

کتیبه G: خشایارشاه، شاه نیرومند، شاه شاهان، پسر داریوش شاه، نواده فرمانروای جهان

ترجمه جدید و درست: خشیارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر داریوش شاه هخامنشی.

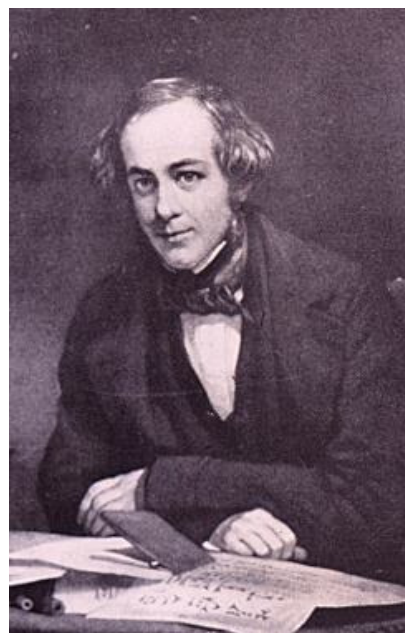
شایستگی گروتفند به اینجا پایان نیافت. او در همان سال 1802 نشانه F و نیز ایدئوگرام یا هزوارش مربوط به کلمه شاه را کشف کرد. (ایدئوگرام یا معنی نگار یعنی به جای اینکه واژه را به طور کامل با حروفش بنویسند، نشانه ای را به جای آن استفاده کنند. معمولاً در کتیبه های متاخر هخامنشی بیشتر از هزوارش یا ایدئوگرام استفاده شده است. در فارسی باستان تا به امروز 5 نشانه ایدئوگرافی شناخته شده است که مفاهیم زمین، خدا، کشور، شاه و اهورامزدا را بیان می کنند.) گروتفند 13 سال بعد از آن تاریخ نشانه K را کشف کرد که بعداً به Ku تغییر یافت گرچه در تلاشهای بیشتر برای خواندن کتیبه ها نا موفق ماند. جالب است بدانید که در ابتدا قدر این تلاش ارزنده گروتفند دانسته نشد و مجله علمی گوتهینگ حتی گزارش کامل کشف او را چاپ نکرد و فقط در گزارش کوتاهی به آن اشاره کرد. گزارش کامل این رمز گشایی در 1815 میلادی در کتاب "اندیشه هایی در زمینه سیاست، ارتباطات و بازرگانی برجسته ترین اقوام دنیای باستان" منتشر شد. هنوز تا رمز گشایی کامل فارسی باستان یعنی همان کتیبه های نوع اول راه درازی در پیش بود. خوشبختانه در آن سالها مطالعات اوستا و سانسکریت و زبانهای هندواروپایی در اروپا آغاز شده بود و همینطور که خوانده شدن این کتیبه ها در تایید اصالت اوستا و متون مقدس زرتشتیان موثر بود. مطالعات اوستایی، پهلوی و سانسکریت هم کمک زیادی به شناخت دانشمندان و زبانشناسان و درک کتیبه های پارسی باستان کرد. می توان به نوعی گفت این تحقیقات به موازات هم و تاثیرشان متقابل بود. سن مارتین (Saint Martin) نام پدر داریوش را به صورت صحیح آن خواند یعنی ویشتاسپ به جای گشتاسپ.

در سال 1823 راسک (Rask) زبانشناس دانمارکی دو نشانه را که گروتفند به اشتباه تعبیر کرده بود، یعنی M و N را تصحیح کرده و توانست تلفظ درست نام سلسله ((هخامنشی)) را قرائت کرده و ارزشهای سیلابیک پایانه حالت اضافه جمع در عبارت شاه شاهان را شناسایی کند ((ânam)) در سانسکریت هم حالت اضافه جمع با ((ânam)) ختم می شود. به این ترتیب 4 نشانه جدید به دست آمد یا تصحیح شد. در سال 1836 اوژن بورنوف که پیشتر گفتیم چه سهم قابل توجهی در مطالعات اوستایی داشت، سنگ نوشته های الوند و وان را که به تازگی کشف شده بودند مورد مطالعه قرار داد و نام اهورامزدا را خواند و نشانه های جدیدی را کشف کرد. همچنین او موفق شد در کتیبه دیوار جنوبی صفه تخت جمشید فهرست اقوام را تشخیص دهد و نشانه های زیادی از پارسی باستان را معلوم کند و در عین حال ثابت کند زبان کتیبه ها اوستایی نیست بلکه با آن پیوند نزدیکی دارد. کریستین لاسن (Christian Lassen) استاد سانسکریت در بُن هم تعیین ارزشهای آوایی را بر اساس فهرست اقوام ولی به صورتی کاملتر از بورنوف به انجام رساند. لاسن کشف بسیار مهم دیگری نیز داشت: آواها در فارسی باستان محض نیستند بلکه غیر از بعضی موارد استثنایی حاوی مصوتهایی نیز می باشند. یعنی

می توان نشانه R را هم به صورت صامت R خواند و هم به صورت Ra یا P را می توان هم به صورت P خواند و هم Pa بدین طریق ایرانیان باستان xšâÿθiy vzrk (شاه بزرگ) می نوشتند و xšâÿaθiya vazraka می خواندند. یا Hxâmnîšiy می نوشتند و Haxâmanišiya (هخامنشی) می خواندند و از این قبیل.

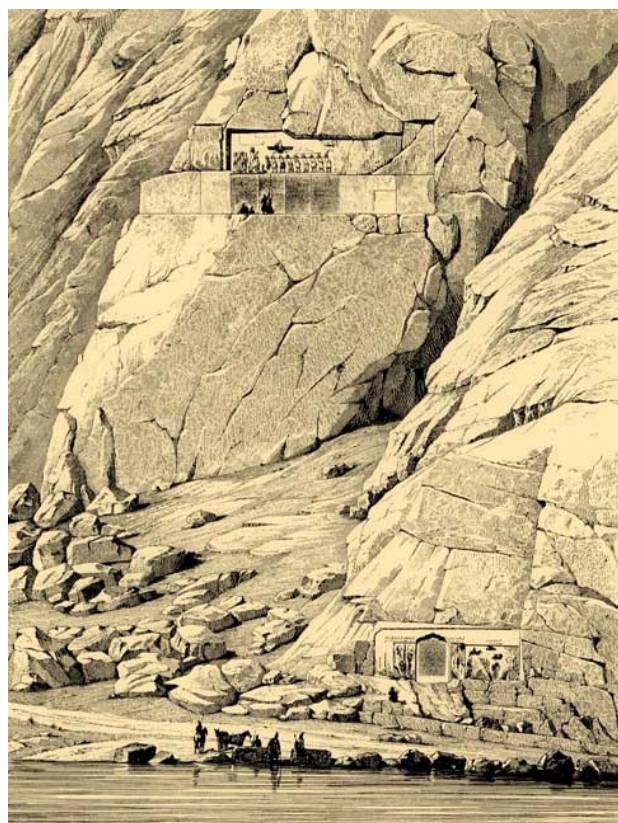
به این ترتیب چهل سال پس از رمز گشایی اولیه گروتفند و با تلاشهای دانشمندان از مجموع 36 نشانه 21 نشانه پارسی باستان تعیین شده بود و 15 نشانه باقی مانده به انتظار کوشش و تلاش خستگی ناپذیر راولینسون انگلیسی نشسته بودند.

سر هنری کرسویک راولینسون (Sir Henry Creswicke Rawlinson)



راولینسون در تاریخ 11 آوریل 1810 در چادلینگتون (Chadlington) از شهرهای آکسفورد شایر به دنیا آمد. همه دوران تحصیل را در مدرسه ایلینگ (Ealing) گذراند. راولینسون تحصیلات دانشگاهی نداشت و در شانزده سالگی به استخدام کمپانی هند شرقی انگلیس، شاخه نظامی آن درآمد که در آن زمان انحصار تجارت با آن بخش از جهان را در دست داشت، کمی بعد برای خدمت نظام به هندوستان اعزام شد و در بمبئی به کار پرداخت. راولینسون ضمن خدمت به آموختن زبان فارسی و هندی پرداخت و در مدت کوتاهی به هردو زبان مسلط گشت، آن قدر که جزء مترجمان معتبر کمپانی درآمد. راولینسون در سال 1833 مأمور سازماندهی ارتش ایران قاجار گشت و به ایران اعزام شد. وی مأمور خدمت در کرمانشاه شد و از 1835 تا 1839 به سمت مشاور نظامی بهرام میرزا والی کردستان، لرستان

و خوزستان به کار پرداخت و همین جا در کرمانشاه بود که نخستین بار کتیبه بیستون را که هنوز رمزگشایی نشده بود، دید. همینطور کتیبه های الوند همدان را.



کتیبه بیستون در 1841 میلادی



کتیبه های الوند همدان (نقاشی از اوژن فلاندن و پاسکال کوست 1841 میلادی)

راولینسون مطالعات خود را بر روی کتیبه بیستون با اشتیاق و پشتکار شروع کرد. ابتدا کتیبه ها را تمیز کرده و نسخه برداری کتیبه ها را نشانه به نشانه آغاز نمود. او در نامه ای که در سال 1835 برای خواهرش نوشته می گوید: ((مطالعات باستانی من به رغم طعنه های احتمالی تو آهسته و آرام ادامه دارد، ریشخندهایی که چه بسا مربوط به این باشد که مرد نادانی چون من وقت خود را برای رمزگشایی سنگنبشته هایی تلف میکند که قرنهایست دانشمندترین مردان اروپایی را سردرگم کرده است. حال آنکه من پیشرفتهای زیادی در شناخت ارزش نسبی حروف کرده ام... دلم می خواهد همان کاری را در مورد الفبای میخی انجام دهم که شامپولین در مورد خط تصویری هیروگلیف انجام داد... منش من خستگی ناپذیر و با بلند پروازی سیری ناپذیر است - در فضایی که افتاده ام، تمام روحم مجذوب مبارزه ای پرشور برای قرار گرفتن در مقام نخست است.....))

راولینسون خود به رونوشت کتیبه هایی می پرداخت که قصد رمزگشاییشان را داشت. او می نویسد: ((برای دستیابی به متون پارسی سند و بررسی لوحه ای که در ارتفاع بلندی قرار گرفته وجود نردبان الزامی است و حتی با نردبان نیز خطر زیادی وجود دارد چون برآمدگیها برای جای پا چنان تنگ، حدود 18 اینچ با حداکثر 2 فوت عرض، است که باید نردبان خیلی بلند باشد تا بتوان به مجاریها دست یافت، شیب کافی برای بالا رفتن انسان وجود ندارد، و اگر نردبان را آن قدر کوتاه کنیم که شیب را

افزایش دهیم، کتیبه های بالایی را فقط با ایستادن روی آخرین پله نردبان می توان رونویسی کرد در حالی که هیچ پشتیبانی وجود ندارد جز آنکه بدن را با بازوی چپ محکم به صخره بچسبانیم ضمن آنکه در دست چپ دفترچه و در دست راست قلم را گرفته ایم. من در چنین حالی بود که از تمام سنگنبشته های بالایی رونویسی کردم و فقط علاقه به کار بود که هرگونه احساس خطر را از یادم می برد.))

طی دو سال بعد راولینسون زبانهای سانسکریت، پهلوی و اوستا را آموخته و قسمت زیادی از متن فارسی باستان را رونویسی کرده بود (خوانندگان توجه کنند که شناخت زبانهای اوستایی و سانسکریت کمک شایانی برای درک بهتر ساختارهای واژگانی و دستوری فارسی باستان به راولینسون می نمود) که شرکت در جنگ افغانستان در سال 1838 وقفه ای در کارش به وجود آورد (اشاره به جنگ انگلیسیها با افغانستان از سمت هندوستان است) و او پس از بازگشت به کرمانشاه در 1843 کار رونویسی کتیبه را با به خطر انداختن جانش و در حالی که در هوا معلق بود و هر لحظه ممکن بود که طناب دور گردنش بیچد و خفه اش کند، ادامه داد و در سال 1846/1847 روایت فارسی باستان (و در 1851 روایت بابلی) کتیبه بیستون را انتشار داد. نتیجه بسیار چشمگیر و قابل ملاحظه است. راولینسون موفق می شود 14 نشانه از 15 نشانه باقیمانده را مشخص کند. اما کار وی چگونه انجام گرفت؟ او در کتیبه های الوند که تقریباً متوجه همسانی کامل آنها با بیستون شد، کلماتی کشف کرد که با یکدیگر فرق داشت و او فرض کرد که این واژه ها نامهای شاهان است. استدلال راولینسون به این صورت بود: ((هر کتیبه حاوی دو نام است، مثلاً نام A و B در هر مورد کلمه ای وجود دارد که راولینسون فرض کرد باید کلمه شاه باشد که پس از کلمه C وجود نداشت. بر اساس این تبار شناسی A و B شاه بودند و C شاه نبود. این نامها عبارت بود از هیستاپس (C) - داریوش (B) - خشایارشا (A). راولینسون در کتیبه بیستون تشخیص داد که دومین کلمه نام داریوش است حال به دنبال نیاکان دیگر داریوش بود که هرودت اسمی آنها را نقل کرده بود و او می توانست با مقایسه اسامی و نشانه ها ارزشهای سیلابیک آنها را معین کند. در شرح لشگرکشی خشایارشا به یونان که هرودوت نوشته است به نقل از خشایارشا می خوانیم:

((اگر من (خشایارشا) در تنبیه آتنی ها شکست بخورم، فرزند داریوش، پسر هیستاپس، پسر آرسامس، پسر آریارامنس، پسر تئیسپس، پسر کوروش، پسر کمبوجیه، پسر تئیسپس، پسر هخامنش نیستم!))

و او نامی را یافت که نشانه های آن را چنین خواند: A-R-S-A-? پس آخرین نشانه نامعلوم باید M باشد. در وسط سطر بعدی A-R-I-Y-A-R-A-M-? را یافت که آریارامنس بود و بنابراین آخرین نشانه باید N باشد. در سطر بعدی X-A-M-N-I-S-? را یافت که هخامنش بود چون A قبلاً شناخته شده بود و با اولین حرف تطبیق نمی کرد، راولینسون نخستین نشانه را Ha خواند و بالاخره در

سطر پنجم و ششم او I-S-P-A-I-S-? (تئیسپس) را یافت و چون نشانه T را قبلا شناخته بود، به جای آن T ای را که چ خوانده می شود قرار داد (مثل کلمه Nature در انگلیسی که T چ خوانده می شود نه ت) و اسم چیشپیش را خواند و پرسشی ممکن است به ذهن خطور کند: آیا راولینسون از کار گروتفند اطلاع داشت؟ این موضوع باعث مشاجره ای سخت میان مسئول بخش خاور نزدیک موزه بریتانیا و آشور شناس آلمانی برونو مایسنر در سالهای دهه 20 میلادی (1925 و 1926) شد. مایسنر در برابر موزه بریتانیا که مسئول خاور نزدیک آن راولینسون را ((پدر رمزگشایی خط میخی پارسی)) نامیده بود موضع شدیدی گرفت: ((کسی که راز دوهزار ساله ابولهور را با خون جگر بیرون کشید و خط میخی را خواند هیچ کس نیست جز گروتفند آلمانی... راولینسون سپاهی و سیاست باز بزرگی بود و خوب بلد بود دیگران را سپر بلای خود کند.))

راولینسون پیش از آنکه کار خود را شروع کند ظاهرا از فعالیتهای گروتفند اطلاعی نداشت و فقط کتاب کرپورتر (سفرهایی به گرجستان، ایران، ارمنستان، بابل باستانی در 2 جلد، لندن 1821/1822) را همراه داشت که اطلاعات چندانی در آنها نبود. راولینسون بعدها با دانشمندانی مانند لاسن تماس گرفت و فهمید که توانسته تقریبا تمام نشانه ها را مستقلا بخواند. راولینسون تفسیر 14 نشانه از 15 نشانه باقی مانده را به انجام رساند و نتایج پژوهشهای خود را به انجمن سلطنتی آسیا ارائه کرد که در مجله شماره دهم آن انجمن به چاپ رسید به پاس کشف راز کتیبه های شاهان باستانی ایران به نشان شیر و خورشید از سوی ناصرالدین شاه قاجار و از طرف ملکه ویکتوریا به لقب سر (Sir) مفتخر شد و انجمن آسیایی مدال طلا به او اهداء کرد. آخرین مشکلات جزئی در زمینه خط و زبان فارسی باستان توسط هینکس (Hincks) کشیش ایرلندی و ژول اوپر فرانسوی (Jules Oppert) از میان برداشته شدند. هینکس در یک سخنرانی توضیح داد که فقط بعضی از صامتها ترکیب پذیر با یک a هستند و بقیه همیشه بعد از خود i یا u دارند. مثلا علاوه بر نشانه Ma نشانه دیگری برای Mi و نشانه سومی برای Mu و غیره وجود دارد.

𐎠𐎡𐎴	𐎠𐎵𐎹	𐎠𐎶𐎺
Ma	Mi	Mu

ارزش آخرین نشانه که جایگاهش در فارسی باستان حاشیه ای است ژول اوپر در 1851 مشخص کرد.

من اردشیر شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها شاه در زمین پسر داریوش شاه، هخامنشی، اردشیر شاه گوید: به یاری اهورامزدا این کاخی است که من در زندگانی خود (چون) آسایشگاهی بنا کردم. اهورامزدا، آناهیتا و میترا مرا و آنچه را که بوسیله من انجام شده از همه بلاها بیابند.

رمز گشایی خط میخی ایلامی نو

یکی از سه زبان متون هخامنشی شناخته شده بود و دانشمندان با تکیه بر فارسی باستان به کشف رمز نوشته میخی نوع دوم تخت جمشید رو آوردند. خط نوع دوم که امروز می دانیم ایلامی نو است چندین برابر فارسی باستان نشانه داشت و بسیار مشکلتر از آن بود. علامت جدا سازی هم میان واژه ها وجود نداشت که رمزگشایی را بیش از پیش سخت می کرد. در ابتدا لازم بود تا نامهای برابر در بخشهای فارسی باستان و ایلامی نو شناسایی و با هم مقایسه شوند و در مرحله بعد ارزشهای آوایی را با استفاده از نامهای خاص تثبیت کنند. نخستین گام را در این راستا گروتفند در 1837 میلادی برداشت. او دریافت که نامهای مردان با یک میخ عمودی که پیش از آنها قرار دارد (شناسه برای نام مردان) مشخص شده اند و همینطور موفق شد نشانه مربوط به کلمه شاه را بیابد. نخستین کوشش جدی را در ترجمه این خط به سال 1844 دین (Dane) و وسترگارد (Westergaard) به عمل آوردند. وسترگارد متوجه شد که این زبان هیچ خویشاوند شناخته شده ای ندارد. در سال 1846 ادوارد هینکس موفق به کشف متون منظم بر اساس هجا بندی شد و در سال 1850 سالسی (Saulcy) اشکال دستوری را مطالعه کرد. در سال 1853 پروفیسور نوریس (Norris) متن ایلامی کتیبه بیستون را که راولینسون رونویسی کرده بود، منتشر کرد و در پی آن تعداد نامهای خاص شناخته شده از 40 به 90 رسید و در نتیجه تعیین ارزشهای آوایی بیشتر نشانه های ایلامی امکان پذیر شد. با استفاده از ترجمه فارسی باستان امکان روشن شدن تک تک واژه ها چه از نظر واژگانی و چه از نظر دستوری، به دست آمد. نوریس می پنداشت که زبان این نوشته ها سکایی یا مادی-سکایی است ولی در سال 1862 مورتمان (Mordtmann) این نکته را مطرح کرد که این نوشته ها باید زبان باستانی شوش یا شوشی باشند و در سال 1874 سایس (Sayce) اصطلاح ((ایلامی)) را به کار برد و این نام تثبیت شد. سرانجام در سال 1890 ویسباخ (Wissbach) نخستین دستور زبان ایلامی را ارائه داد. با توجه به اینکه در حفاریهای دهه 30 میلادی در تخت جمشید تعداد زیادی گل نبشته های ایلامی کشف شد جورج کامرون (George Cameron) و هالوک (Hallock) 10 علامت اضافه را با بررسی آنها شناسایی کردند. با اینحال نمی توانیم بگوییم فهم ما از کتیبه های ایلامی کامل است. آنچه که از کتیبه های سلطنتی هخامنشی باقی مانده و می توان به آنها اطمینان داشت حدود 700 کلمه را شامل می شود. اطلاعات بیشتر از این را باید از راه ترکیب، مقایسه و حدس و گمان از متون به دست آورد که

بعضی دانشمندان در این راه به انحراف و افراط کشیده شده اند. سنگنبشته های ایلامی وجود دارد که در آنها هر کلمه مشکلی ایجاد میکند و گاه باعث می شود معنی یک جمله از دست برود و این وضعیت بسیاری از متخصصین خط میخی را از مطالعه زبان ایلامی منصرف کرده است. تا کنون حدود 145 نشانه ایلامی شناسایی شده است 113 نشانه آوائی، 25 نشانه ایدئوگرامی (معنی نگار) و 7 نشانه بیانگر شناسه ها هستند. سنگ نبشته ها و لوحه های ایلامی را به طور کلی تا وقتی که در وضعیت خوبی باشند بی اشکال می توان کشف رمز کرد. مطالعه ایلامی از زبانهای دیگری که به خط میخی نوشته شده اند عقب افتاد و هنوز چند نکته روشن نشده در دستور ایلامی به چشم می خورد. در انتها اضافه می کنم که نظام نوشتاری ایلامی به سه نوع کهن، میانه و نو تقسیم می شود و کتیبه های سلطنتی هخامنشی، ایلامی نو هستند.



کتیبه ایلامی نو بر دهلیز کاخ اختصاصی داریوش بزرگ در تخت جمشید

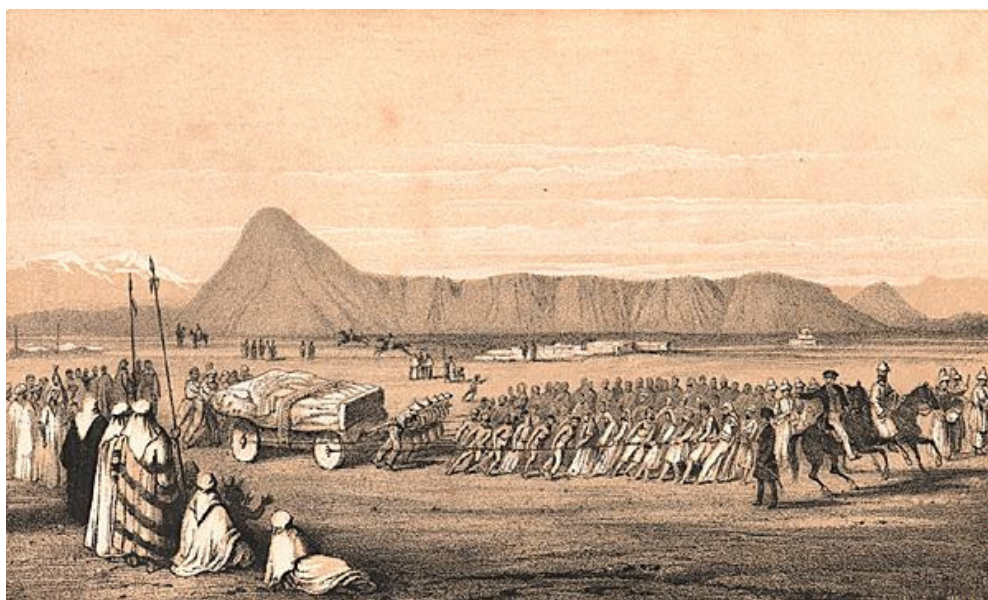
تاریخچه حفريات باستانشناسی در بین النهرین

از آنجایی که زبان و خط سوم کتیبه های هخامنشی و کشف رمز آنها با تاریخ و تمدن بین النهرین ارتباط تنگاتنگ دارد باید تاریخچه بسیار مختصری از پژوهشهای اروپاییان تا آن تاریخ بیان شود. اگر از تک مسافرتها مختصری که در قرون وسطی از جانب اروپاییان به خاورمیانه انجام شده بود صرف نظر کنیم، باز هم پیثرو دلاواله اشراف زاده ایتالیایی بود که با شرح سر گرم کننده سفر خود به بین النهرین اروپاییها را کنجکا و علاقه مند به تاریخ شرق کرد. همچنین آجرهایی که در اور و بابل به دست آورده و بر آنها خطی با مشخصات معین ناشناخته نوشته شده بود با خود به اروپا برد (1626). بعد از او کارستن نیبور دانمارکی بود که گفتیم کتیبه های متعددی را در تخت جمشید رونویسی کرد و از آن زمان به بعد تقریباً همه کسانی که از شرق دیدن کردند از کاوش در ویرانه ها، جمع آوری آثار باستانی و رونویسی از کتیبه ها ذکری به میان آوردند. برجسته ترین آنها عبارت بودند از ژوزف بوشان، کشیش و ستاره شناس مشهور فرانسوی (1786)، کلودیوس جیمز ریچ، یک انگلیسی مقیم کمپانی هند شرقی و سر کنسول انگلیس در بغداد (1807)، سر جیمز باکینگهام (1817)، رابرت مگنان (1827)، جیمز بیلی فریزر (1843)، سر هنری کرسویک راولینسون (1810-1895)، افسر ارتش، ورزشکار، کاشف و زبان شناس که برتر از همه آنها بود. همچنین هیئت بریتانیایی اعزامی به دجله و فرات متعلق به چسنی (36-1835) نام برد که با هزینه دولت، مسیر رودهای دجله و فرات را مطالعه و اطلاعات فراوانی در مورد

سرزمینهای پیرامون آن جمع آوری کرد. به استثناء دو گمانه که بوشان و مگنان در بابل حفر کردند، تمام پژوهشگران فعالیتهای خود را محدود به اندازه گیری و مشاهده تپه ها و ویرانه ها کردند و به محتویات این تلها کاری نداشتند. تا اینکه پل امیل بوت (Botta) کنسول ایتالیایی تبار فرانسه در موصل نخستین حفاریهای باستان شناسی در خورس آباد را در ماه مارس 1843 آغاز کرد. خورس آباد توسط سارگون دوم در پایان قرن هشتم قبل از میلاد به عنوان پایتخت جدید احداث شده بود. بوتتا تقریباً بلافاصله قاب هایی از سنگ آهک را کشف کرد که نقوش برجسته ای روی آنها حک شده بود.

در سال 1845 شخصی انگلیسی به اسم سر هنری لایارد (Sir Henry Layard) تقریباً به طور همزمان دست به عملیات حفاری در نمرود (همان کالج نام برد شده در تورات) و نینوا زد که آشور ناصرپال دوم در سال 879 قبل از میلاد به عنوان پایتخت جدید خود احداث کرده بود. لایارد نیز تقریباً بلافاصله به گنج رسید: قاب های عظیم سنگی که روی آنها اسب ها و سواران، اسیران رقت انگیز، محاصره ها، حمله به شهرهای مستحکم، سوارانی که از رودخانه ها می گذشتند و کمان دارانی بر ارابه ها کنده شده بود. صحنه هایی از شکار شیر، و تصویر آنان ریخت عجیبی از یک خدا با سری به شکل باز و ارتفاع بیش از 2 متر به دست آمد. در بعضی از این قاب ها علاوه بر تصاویر فوق، مطالبی نیز به خط میخی ثبت شده بود. در سال 1846 هرمزد رسام برادر کنسول بریتانیا در موصل، به عنوان دستیار لایارد مشغول به کار شد. آنها به کمک یکدیگر قطعات بزرگی از گاو انسان های بزرگ بالدار غول آسا و قاب های سنگی نوشته دار بیشتری را از زیر خاک بیرون آوردند. مجموعه بزرگی از این اشیاء از جمله تک ستون هرمی سیاه شلمنصر سوم، بدون هرگونه مشکل ناشی از حجم و وزن به موزه بریتانیا فرستاده شد. در ژوئن 1847 این نقوش بزرگ و غول آسا وارد لندن شد و شگفتی و تحسین همگان را به دنبال خود داشت. لایارد در سال 1849 کتابی به نام نینوا و بقایای آن منتشر کرد که گزارش کاوش هایش بود. بنابراین هنگامی که راولینسون روایت بابلی کتیبه بیستون را انتشار داد از قبل زمینه های آشور شناسی و شور و شوق برای چنین شناختی فراهم آمده بود. اهمیت کاوشهای لایارد در این بود که آثار تاریخی و نوشته های فراوانی که با همان خط سوم تخت جمشید نوشته شده بود به دست دانشمندان رساند.

نقاشی از حفاریهای لایارد

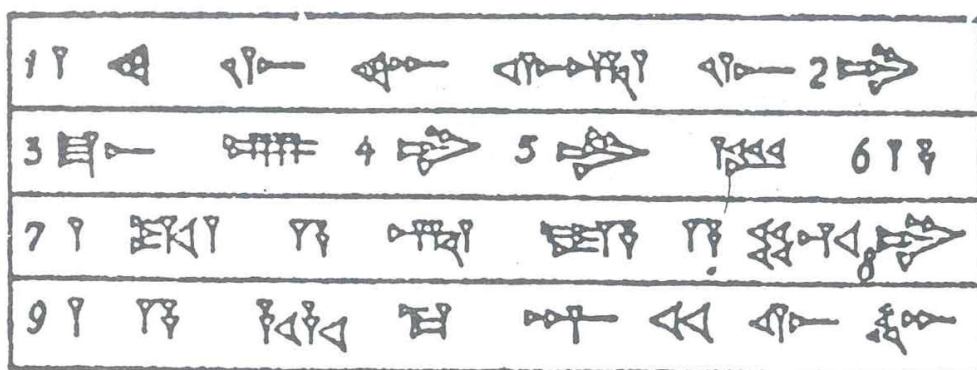


رمز گشایی خط نوع سوم تخت جمشید و بیستون (بابلی-آشوری یا اکدی)

در خواندن کتیبه های بابلی-آشوری هیچ راهی جز اینکه کتیبه های سه زبانه هخامنشی به عنوان نقطه آغاز حرکت به کار گرفته شوند وجود نداشت. نخستین گام را در خواندن سومین خط کتیبه های هخامنشی را گروتفند با شناسایی نخستین کلمات برداشت. او توانست گروه علایمی که با نامهای کوروش، ویشتاسپ، داریوش و خشایارشا منطبق بود تعیین کند. او با اثبات شباهتها میان سومین خط کتیبه بیستون و متون آجرهای کتیبه داری که از ویرانه های بابل گردآوری شده بود توانست علایمی را

که نام نبوکدنصر را ارائه میکرد شناسایی کند ولی نمی توانست آن را بخواند. کوشش بر این بود تا نامه‌های خاص در نسخه فارسی باستان با معادله‌های اکدی مقایسه شوند تا بتوانند ارزشهای آوایی نشانه‌های اکدی را به دست آورند و این به گفتن آسانتر بود تا انجام دادن، پژوهشگران با خطی دست و پنجه نرم میکردند که هیچ علامت جداسازی کلمات نداشت و دارای بیش از 300 نشانه متفاوت بود. واژه‌ای واحد در یک جا با چندین نشانه آوایی نوشته می شد و در جای دیگر با یک نشانه ایدئوگرامی (معنی نگار) معنی نگاری در این خط حتی نوشتن نامه‌های خاص را نیز در بر می گرفت و چنین نظام خطی پیچیده‌ای نخستین محققان را که هیچگونه اطلاعی از ساختار آن نداشتند دلسرد می کرد. راولینسون خود در سال 1850، پس از آنکه موفق به تحلیل درست یک کتیبه نسبتاً بلند تاریخی، در حد نکته‌های اساسی آن، شده بود چنین اعتراف کرد: ((من بی پرده اعتراف می کنم که پس از آنکه به راز تک تک نشانه‌های بابلی و تک تک واژه‌های بابلی پی بردم و برای هریک از اینها به هر ترتیب که بود، خواه با شاهد مستقیم و خواه از راه غیر مستقیم، کلید راهنما در نوشته‌های سه زبانه به دست آوردم، و پس از آنکه کوشیدم تا این کلیدهای به دست آورده را در تحلیل نوشته‌های آشوری به کار برم، بارها بدین وسوسه افتادم که این مطالعات را برای همیشه ترک گویم، زیرا تمام امیدم برای رسیدن به نتیجه‌ای رضایت بخش بر باد می رفت.))

برای درک بهتر متن اصلی یک کتیبه بابلی سنگنبشته خشایارشا را در اینجا میاوریم



(1) ¹Hi-š i-,-ar-š i (2) šarru (3) rabûu (4) šar (5) šarrûniMEŠ (6) mār
(7) ¹Da-a-ri-ia-a-muš (8) šarri (9) A-ḫa-ma-an-ni š - š i

واژه ((شاه)) با شماره‌های 2-4-5 و 8 مشخص شده است. بنابراین طبق الگوی فارسی باستان دو نشانه‌ای که با شماره 3 مشاهده می شوند باید به معنی بزرگ باشند (rabûu = و شش نماد نخستین در سطر اول باید نماینده نام خشایارشا باشد (خشایارشا = Hi-š i-,-ar-š i) میخ عمودی در سطر اول شناسه‌ای است که پیش از نام مردان می آید و گروتفند قبلاً آن را با همین نقش شناسایی کرده بود. همین شناسه پیش از شماره 7 = داریوش (Da - a - ri -ia -a- muš) و پیش از شماره 9 = هخامنشی دیده میشود (A - ḫa - ma - an - ni š - š i). واژه ((پسر)) مانند نسخه فارسی

باستان بعد از نام داریوش قرار نمی گیرد بلکه قبل از آن می آید (شماره 6) در حالی که نشانه مقدم بر 6 جمع واژه ((شاه)) را نشان می دهد. (علامت جمع ME Š می باشد). تلفظ و آوانویسی واژه ها در ذیل تصویر نوشته شده است اما در هنگام کشف راز این خط در قرن نوزدهم محققین فقط معنی واژه ها را در کتیبه های هخامنشی تثبیت کرده بودند ولی نمی دانستند تلفظ آنها چگونه است و برای تعیین آواها ناچار بودند باز هم به نامهای خاص متوسل شوند. به نظر می رسد که نامها به صورت هجایی نوشته شده است نه ایدئوگرمی یا معنی نگار. نام خشایارشا از پنج حرف و نام داریوش از شش حرف بدون احتساب شناسه تشکیل شده بود. تعیین ارزشهای آوائی آسان نبود، زیرا تلفظ بابلی نامها می توانست با تلفظ آنها در فارسی باستان متفاوت باشد (که واقعا هم متفاوت است) مشکل دیگر این بود که بسیاری از نوشته های لوحه های گلی یافت شده در بابل، اغلب از لحاظ ظاهری با نوشته های بابلی هخامنشی تفاوت عمیق داشت. امروزه می دانیم نسخه بابلی کتیبه های هخامنشی، بابلی نو و لوحه هایی که با این نوشته ها از نظر ظاهری تفاوت می کنند مربوط به بابلی کهن و میانه هستند. می توانید تصور کنید که شرایط برای کاشفین نخست چندان راحت نبوده است. شرح رمز گشایی این زبان بسیار پر شاخ و برگ است و فقط به مهمترین نکته ها اشاره می کنیم.

قبلا گفتیم که گروتفند نام داریوش، خشایارشا، کوروش و ویشتاسپ در متون بابلی کتیبه های هخامنشی و همچنین گروه نمادهایی که بر روی کتیبه های خشتی بابل نمایانگر نام نبوکد نصر بودند شناسایی کرده بود (بدون تعیین ارزشهای آوائی)

در سال 1845 ایزیدور لوونسترون (Isidor Löwenstern) دانشمند سوئدی، نخستین کسی بود که از نظریه سامی بودن این زبان طرفداری کرد. او عقیده داشت که نشانه های آوائی خط میخی بابلی نشانه های ساده صامتها هستند، او چنین استدلال می کرد که خطوط الفبایی جدیدتر سامی (خط عبری، عربی و غیره) نیز تنها صامتها را نشان می دهند و و مصوتها را ضبط نمی کنند. همچنین او عقیده داشت که برای هر صامت چندین نشانه وجود دارد که قابل تبدیل به یکدیگرند. به نمونه زیر نگاه کنید: با صرف نظر از کمی تفاوت در لهجه و ادا کردن اصوات که در این نشانه ها وجود دارد، اینها نشانه های متفاوت برای یک آوا هستند

ni 

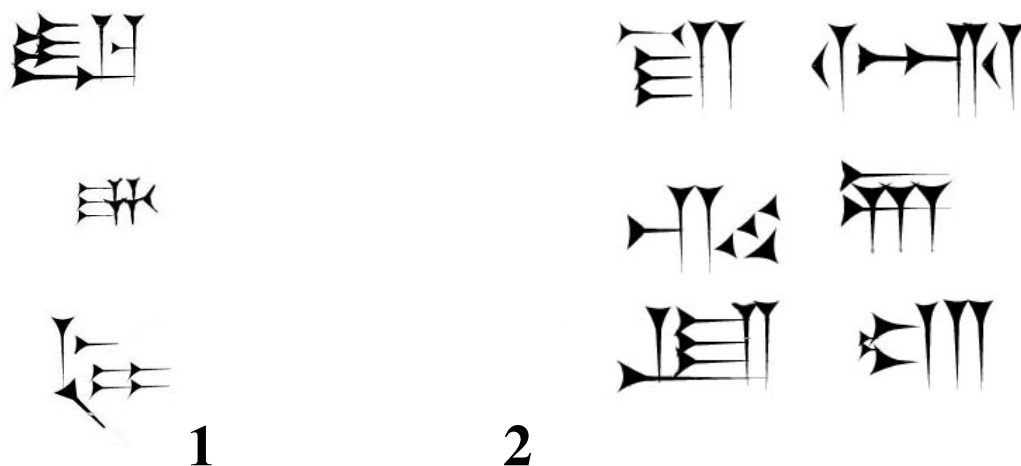
ni 

ni 

ni 

ni 

ادوارد هینکس که پیشتر نامش را آوردیم به این حقیقت پی برد که این نشانه ها صامت‌ها را نمایش نمی دهند، بلکه نشانگر هجاها هستند و در سال 1850 با قاطعیت اظهار نظر کرد که در خط میخی بابلی یک نشانه واحد نمایانگر یک صامت ساده نیست بلکه نشانگر صامتی است که مصوتی قبل یا بعد از آن قرار گرفته باشد. هینکس همچنین ثابت کرد که این خط علاوه بر ترکیب صامت با مصوت‌ها مانند ki, da (k و d صامت هستند و i و a مصوت) نشانه‌هایی نیز برای مجموعه‌هایی از نوع ((صامت + مصوت + صامت)) دارند مثل kan ، mur و هریک از این نشانه‌های مرکب می‌تواند می‌تواند به دو نشانه ساده شکسته شود (mu – ur , ka – an) به مثال زیر توجه کنید: حروف ردیف 1 به حروف ردیف 2 شکسته شده‌اند



Šar = Ša – ar

gir = gi – ir

lum = lu – um

هینکس همینطور کاشف چند ارزشی بودن نمادهای میخی بابلی است. یک نشانه واحد می‌تواند هم به عنوان یک ایدئوگرام (یعنی نشانه حاوی مفهوم است نه آوا) هم یک هجانگار و هم شناسه استفاده شود. هینکس موفق شد شناسه‌های نام خدایان، کشورها، شهرها و غیره را همانطور که بودند به درستی شناسایی کند. مشکل دیگری که در خواندن این خط وجود داشت تلفظ ایدئوگرامها یا نشانه‌هایی بود

که نماد یک مفهوم بودند و امیل بوتاکاوشگر کاخ سارگن در خورس آباد این دشواری را از سر راه برداشت: یک واژه واحد می تواند در یک جا با نشانه ای نمادین و در جای دیگری با گروهی از نشانه های هجایی نمایش داده شود. در میان کتیبه های فراوانی که از کاخ سارگن به دست آمد تعدادی از نظر محتوا یکسان بودند و بارها مشاهده می شد که برای یک مفهوم واحد در یک کتیبه، گروهی از نشانه های آوایی به کار رفته و در کتیبه دیگر به صورت ایدئوگرام یا معنی نگار آمده است و از این راه بود تعیین تلفظ واژه هایی که با معنی نگار نمایانده شده بودند تدریجا امکان پذیر شد.

آگاهی مهم دیگر در این زمینه توسط راولینسون به دست آمد. سیل کتیبه ها و متون بابلی-آشوری به موزه بریتانیا سرازیر بود و او می توانست با مواد فراوان کار کند. راولینسون دریافت که بسیاری از نشانه های میخی بابلی چند آوایی هستند. یک مثال از نشانه های میخی بابلی:

 *ni, né, lí, lé, ì, zal* همانطور که می بینید یک نشانه می تواند حاوی چندین ارزش

آوایی باشد. راولینسون در کتابی که درباره متن بابلی کتیبه بیستون در 1851 میلادی انتشار داد با اطمینان گفت: ((بی هیچ تردیدی می توان ثابت کرد که اکثریت بزرگی از نشانه های آشوری چند صدایی هستند.)) فهرست 246 حرفی که او در این کتاب ارائه کرده رویهمرفته تا به امروز معتبر است و پایه فهرستهای کنونی ما از حروف بابلی به شمار می رود.

خواندن نامهای خاص به دلیل سبک خاصی از معنی نگاری که با آن نگاشته شده بودند هنوز یک دشواری بزرگ بود. تا اینکه واژه نامه علمای بابلی باستان در نینوا کشف شد و در آن این شیوه نوشتن معنی نگاری توضیح داده شده بود و دانشمندان با استفاده از فهرستهای دستوری، واژگانی و املائی که خود بابلی ها و آشوریهای باستان در مورد زبانشان تهیه کرده بودند موانع باقیمانده را از سر راه برداشتند. تحقیقات بعدی پیشرفتهای سریعی به دنبال داشت و در زمان کوتاهی درک کامل متون میسر شد. ولی مردم و پژوهشگرانی که با موضوع کمتر در تماس بودند نسبت به صحت و درستی این

رمزگشاییها تردید داشتند. بنابراین انجمن سلطنتی آسیایی لندن (Royal Asiatic Society of London) برای اینکه معلوم شود نتیجه تحقیقات درست و قابل اعتماد بوده است، آزمونی را ترتیب داد. در سال 1857 راولینسون، هینکس، فوکس تالبوت (Fox Talbot) و ژول اوپر بر حسب اتفاق، در یک زمان در لندن بودند. به هر کدام از این چهار دانشمند یک رونوشت از متنی بلند (بیش از هشتصد سطر) که درست همان زمان کشف شده بود دادند و از آنها خواستند تا هر کدام با روش و قاعده خاص خود و مستقل از یکدیگر این کتیبه را بخوانند. راولینسون، هینکس، تالبوت و اوپر ترجمه های خود را ارسال کردند. اگر اساس رمزگشاییها درست باشد هر چهار روش باید به یک نتیجه برسند. پاکتها در تاریخ 25 مه 1857 گشوده شد. ترجمه ها در بسیاری موارد شبیه و در نکات اساسی یکسان بودند. هر چهار ترجمه تیگلات پيله سر اول پادشاه آشوری بر چهار ستون کنده شد تا جهانیان از پیدا شدن کلید خواندن سومین خط کتیبه های هخامنشی یعنی خط آشوری-بابلی آگاه شوند، یعنی تاریخ جهان از نو نوشته می شود. در سال 1877 امیل دو سارزاک، کنسول فرانسه در بصره که پیدا شدن اتفاقی پیکره هایی را در تلّوح (لاگاش باستان) نزدیک نصیریه، شنیده بود تصمیم به حفاری در آن محل گرفت و به کشف سومریها نائل آمد. راز زبان سومری به واسطه متون دو زبانه بابلی- سومری گشوده شد. همینطور زبان تمدن هیتی به واسطه شناخت خط و زبان بابلی میسر شد. در سال 1906 هوگو وینکلر (Hugo Winkler) بایگانی دولتی پادشاهان هیتی را در ویرانه های بغاز کوی در 94 مایلی آنکارا کشف کرد. اسناد محفوظ مانده در آنجا بر روی الواح گلی به خط میخی بابلی نوشته شده بود ولی تنها بخش کوچکی از آنها به زبان اکدی بود و اکثریت بزرگ آنها به زبان هیتی و همین کافی بود تا رمز زبان هیتی نیز کشف شود. شرح آنچه که از این تحقیقات به دست آمد و می آید و خواهد آمد از عهده این نوشتار خارج است.

پایان

منابع و مأخذ

- 1- آذرگشسب، اردشیر، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، چاپ سوم با تجدید نظر، تهران، انتشارات فروهر 1372
- 2- اکبر زاده، داریوش، کتیبه های پهلوی، چاپ اول، تهران انتشارات پازینه، 1381
- 3- تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران، 1377
- 4- جکسن، ویلیام، دستور زبان اوستایی، ترجمه دکتر رقیه بهزادی، انتشارات فرزین، تهران 1376
- 5- رضی، هاشم، دستور زبان اوستایی، چاپ اول، انتشارات فروهر، تهران 1368
- 6- شارپ، رلف نورمن، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، چاپ اول، انتشارات پازینه، تهران 1382
- 7- شی، ایرا، ادوارد، الواح بابل، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1375
- 8- فردریش، یوهانس، زبانهای خاموش، ترجمه دکتر یدالله ثمره-دکتر بدرالزمان قریب، چاپ سوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران 1381
- 9- کمبل، ژوزف، اساطیر ایران و ادای دین، ترجمه ع. ابهرامی، چاپ دوم، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران 1384
- 10- لوکوک، پی، کتیبه های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، چاپ اول، انتشارات فرزانه، تهران، 1382
- 11- مجید زاده، یوسف، تاریخ و تمدن بین النهرین، جلد اول، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران 1376
- 12- مک کال، هنریتا، اسطوره های بین النهرینی، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، نشر مرکز، تهران 1379
- 13- میرزای ناظر، ابراهیم، خودآموز زبان پهلوی، چاپ اول، انتشارات هیرمند، تهران، 1379
- 14- ویسهوفر، یوزف، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ دوم، انتشارات ققنوس، تهران 1377
- 15- هینتس، والتر، دنیای گمشده ایلام، ترجمه فیروز فیروز نیا، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1376

سایتهای اینترنتی

<http://www.ancientscripts.com>

www.avesta.org

www.moses.creighton.edu

www.wikipedia.com